

انتشارات
نسل جوان

مشکلات جنسی جوانان

این کتاب تاکنون ده‌ها بار چاپ شده و هزاران
هزار نسخه از آن منتشر شده، و مایهٔ نجات
بسیاری از جوانان گشته است، و هم اکنون مرتباً
تجدید چاپ می‌شود.

آیه‌الله مکارم شیرازی

فهرست مطالب

پیشگفتار ۵

بخش اول: مشکلی به نام ازدواج

- ۱- مشکلات انتخاب همسر ۱۱
- ۲- کاهش ازدواج یک فاجعه بزرگ اجتماعی ۲۲
- ۳- امکان ارتباط‌های نامشروع یک عامل مهم کاهش ازدواج ۲۹
- ۴- زنجیرهایی که بر دست و پای جوانان سنگینی می‌کند ۳۸
- ۵- هفت‌خوان زندگی زناشویی ۴۶
- ۶- پدران و مادران سختگیر ۵۶
- ۷- کدام یک انتخاب کنند: جوانان یا پدران و مادران؟ ۶۳

- ۸- عشق‌های آتشین ۷۴
- ۹- خطرات عشق ۸۳
- ۱۰- عشق سرکش ۹۱
- ۱۱- عشق و رؤیا ۹۹
- ۱۲- ازدواج‌های تجارتي ۱۰۷
- ۱۳- ازدواج‌های هوسي ۱۱۴

بخش دوّم: انحرافات جنسی

- ۱- جوانان و انحرافات جنسی ۱۲۵
- ۲- عواقب مرگبار انحرافات جنسی ۱۳۷
- ۳- یک اشتباه بزرگ در مورد انحرافات جنسی ۱۴۷
- ۴- دستوره‌های ده‌گانه ۱۶۱

نمونه‌ای از قضاوت خوانندگان

پیشگفتار

برای بیداری خانواده‌ها

پدران و مادران در خوابند و جوانان هم در برابر حوادثی که با سرنوشت مسلّم آنها سر و کار دارد خونسرد و بی تفاوت! گویا همه برای فرار از وحشت مشکلات؛ ترجیح می‌دهند آنها را فراموش کنند، و یا به اصطلاح دیپلماتها سیاست «صبر و انتظار» را پیش گیرند.

و در این میان هزاران جوان بیگناه قربانی این سهل‌انگاریها، فراموشکاریها؛ و ندانم‌کاریها می‌گردند و اجتماعی نیز به لجن کشیده می‌شود.

راستی عجب است در طول سال در دنیا هزاران انجمن، سمینار، کنگره و مانند آن برای مطالعه درباره‌ی معادن زیر

دریاها، جانوران مختلف اقیانوسها، مسیر بادها و طوفانها، آفات غوزه پنبه و جو دوسر، بر افتادن نسل بزهای کوهی و کاهش پنگوئن‌ها، ساختمان درونی کرم شب‌تاب و مانند اینها تشکیل می‌گردد و دانشمندان سراسر جهان در یک جا جمع می‌شوند و به بحث می‌پردازند.

اما چیزی که اگر هم صحبتی روی آن می‌شود در مقیاس خود بسیار کم و ناچیز است مسائل مربوط به جوانان یعنی فعالترین و گرانبهارترین ذخائر انسانی جامعه‌ها می‌باشد.

چه می‌توان کرد؟

بر دنیای امروز ما عقل و منطق حکومت نمی‌کند. واقعیات بحساب نمی‌آید، غالباً مسیر حوادث و مسائل را یک مشت انگیزه‌های شخصی، منطقه‌ای، احساساتی، تفننی و اموری که بیشتر با سطح و ظواهر اجتماع سر و کار دارد، تعیین می‌کند. و الاً نباید مسئله‌ای به این اهمیت تا این اندازه فراموش شده باشد، این سهل‌انگاری متفکران و دانشمندان بشر مانع از آن نمی‌شود که خود جوانان و پدران و مادران مسئولیتهای

خطیر خود را در این وسط از یاد ببرند اگر دایه‌ها را دامان نسوزد عجب نیست دل مادر چرا نسوزد؟

* * *

در میان انبوه مشکلاتی که جوانان امروز با آن روبه‌رو هستند هیچکدام در اهمیت به پایه مشکل جنسی نمی‌رسد، و با نهایت تأسف باید اعتراف کرد این مشکل با ماشینی شدن هر چه بیشتر زندگی، و افزایش مدت تحصیل و دوره‌های تخصصی و راه یافتن تجمل به همه خانواده‌ها، و تزلزل پایه‌های اعتماد دختران و پسران به یکدیگر، روز به روز بغرنج‌تر و پیچیده‌تر می‌شود.

ما در طی بحثهای این کتاب این مسائل را به طور عریان و صریح مطرح کرده و راه‌حلهایی نشان داده‌ایم و علی‌رغم تصور عده‌ای که خیال می‌کنند کار به بن‌بست کشیده، ثابت کرده‌ایم مسئله این طور هم نیست، و اگر جوانان و پدران و مادران مصمم به حل این مشکل باشند راه‌های قابل توجهی دارد.

ضمناً بحثی درباره «انحرافات جنسی» و راه درمان و پیشگیری آن به صورت زنده و عملی طرح کرده‌ایم که مطالعه آن مسلماً به همه جوانان آگاهی فراوانی برای نجات از چنگال این موضوع خواهد داد، این بحثها قبلاً در نشریه «نسل جوان» انتشار یافته بود که بنا به درخواست مکرر و نامه‌های فراوانی که به دفتر نشریه رسید پس از تجدید نظر و تکمیل به صورت کتابی که ملاحظه می‌کنید در دسترس عموم قرار گرفته است. از خداوند بزرگ می‌خواهیم که به همه جوانان توفیق دهد با به کار بستن دستورات این کتاب مشکلات خود را در این مسئله حساس زندگی حل نمایند، و این آخرین آرزوی ماست.

قم - ناصر مکارم شیرازی

مرداد ماه ۱۳۵۰

بخش اول

مشکلی به نام ازدواج



مشکلات انتخاب همسر

۴- فقدان اعتماد پسران و دختران جوان نسبت به یکدیگر. در این جا دو قسمت اوّل را که از اهمّیت بیشتری برخوردار است مورد بررسی دقیق قرار می‌دهیم.

بعضی از طراحان اجتماعی بدون این که زحمت مطالعه دربارهٔ عوامل این پدیدهٔ خطرناک و راه مبارزه با آن را به خود بدهند، طرح «ازدواج اجباری» را پیشنهاد کرده‌اند.

به این معنا که (مثلاً) یک نوع مالیات مخصوص بر «تجرد» بسته شود که جوانان را مجبور سازد به زندگی خانوادگی تن در دهند، و یا از استخدام جوانان مجرد (در سنین معینی) در مؤسّسات مختلف جلوگیری به عمل آید. و یا مجازات‌های سنگین‌تری برای این دسته جوانان در نظر گرفته شود!

بعضی از جوانان نیز از ما می‌پرسند آیا به عقیدهٔ شما چنین طرح، و اقدام به چنین کاری صحیح است؟!

به عقیدهٔ ما اگر منظور از «ازدواج اجباری» تنها انتخاب طرفی مانند عدم استخدام جوان مجرد در مؤسّسات مختلف و... باشد، شاید کمی در وضع فعلی اثر بگذارد، ولی هرگز راه

به نام خداوند جان آفرین

هر جوانی با این مشکلات روبه‌روست

می‌دانیم آمار ازدواج (مخصوصاً در سال‌های اخیر) بمیزان قابل توجهی کاهش یافته و بعکس سن ازدواج، به خصوص در شهرهای بزرگ و نقاطی که به تمدن نزدیک‌تر است، بالا رفته تا آن جا که ازدواج در سنینی صورت می‌گیرد که «شور» و «طراوت» جوانی تقریباً از میان رفته، و بهترین فرصت طبیعی ازدواج پایان یافته است.

البته این وضع معلول عوامل مختلفی است که از میان آنها چهار عامل زیر از همه مهمتر است:

۱- طولانی شدن دوران تحصیل.

۲- امکان ارتباط‌های نامشروع.

۳- عدم تأمین نیازمندی‌های زندگی (به طور دلخواه) و هزینه

سنگین ازدواج.

حلّ اساسی و نهایی برای «پدیده خطرناک کاهش ازدواج» نخواهد بود، بلکه ممکن است احياناً واکنش‌های نامطلوبی نیز در بر داشته باشد.

اصولاً «ازدواج» و «اجبار» دو کلمه متضاد است و هرگز این دو با هم سازگار نمی‌باشد. ازدواج اجباری مثل «دوستی و محبت اجباری» است!

آیا هرگز می‌توان میان دو نفر، اجباراً، و به زور قانون، پیوند محبت و دوستی ایجاد کرد؟!

ازدواج - به معنای صحیح - نیز یک نوع پیوند روحی و جسمی برای یک زندگی مشترک آرام و آمیخته با سعادت و صمیمیت است. و به همین دلیل باید در محیطی کاملاً آزاد صورت گیرد و هیچ‌گونه جنبه تحمیلی نداشته باشد، و لذا در اسلام هر گونه ازدواجی که بدون رضایت کامل طرفین انجام گیرد مردود و باطل شناخته است.

ازدواج مثل «خدمت سربازی» نیست، که مثلاً کسی را به حکم قانون به سربازخانه ببرند و تحت یک کنترل خاصّی وادار

به فرا گرفتن فنون نظامی کنند.

تعجب در این جاست که این «طراحان» می‌کوشند وضع کنونی را که نتیجه یک سلسله ناهنجاری‌های اجتماعی است از میان ببرند بدون این که کمترین توجهی به عوامل پیدایش آن داشته باشند.

به عقیده ما به جای این طرح‌ها، که اگر قابل عمل هم باشد حکم داروی مسکن را دارد باید «ریشه‌های اصلی» این پدیده و «ریشه‌های آن ریشه‌ها» را پیدا کرد و سوزاند تا این وضع زننده غیر طبیعی و غیر منطقی که در مسأله ازدواج، امروز به وجود آمده خود به خود از بین برود.

بنابراین بسیار به مورد است که هر یک از عوامل چهارگانه بالا را که به طور مسلّم عوامل اصلی کاهش شدید ازدواج در محیط ماست به طور مستقل مورد بررسی قرار دهیم.

* * *

طولانی شدن دوران تحصیل، نخستین مشکل بزرگ در راه ازدواج جوانان

گرچه نیاز به تذکر ندارد که همه کسانی که از زیر بار مسأله حیاتی ازدواج فرار می‌کنند به علت اشتغال به تحصیل نیست چه این که بسیاری کسانی که مدت‌ها پس از پایان تحصیل همچنان مجرّد می‌مانند، و یا اصولاً مدت‌هاست ترک تحصیل کرده‌اند و باز هم مجردند.

ولی این را هم نمی‌توان انکار کرد که طولانی شدن دوران تحصیل یک «مانع بزرگ و مهم» برای بسیاری از جوانان در راه ازدواج محسوب می‌گردد.

دوران تحصیلی برای بسیاری از رشته‌ها در حدود ۱۸ سال یا کمی کمتر است و بنابراین یک جوان هنگامی می‌تواند نفس آزادی بکشد که تقریباً ۲۵ سال دارد، تازه «جوانی است جویای کار» (اگر بتوانیم کلمه جوان را به معنای واقعی درباره او به کار ببریم، زیرا قسمت عمده جوانی را پشت سر گذاشته و تنها حاشیه آن باقیمانده است!).

و چنین به نظر می‌رسد که در دنیای آینده که دنیای تخصص است این سن، از این هم بالاتر برود و شاید تا حدود ۳۵ سالگی ادامه یابد!

اکنون این سؤال پیش می‌آید که آیا باید «ازدواج» حتماً متوقف بر «پایان دوران تحصیل» باشد هر قدر دوران تحصیل طولانی‌تر گردد؟ یا باید این رابطه را که بعضی تصور می‌کنند ناگسستنی است میان این دو از بین برد، و جوانان را از این شرط فوق‌العاده سنگین آزاد ساخت.

ولی از طرفی یک جوان محصل که خود به صورت یک «دستگاه مصرف» و «هزینه‌تراش» است، نه یک «دستگاه تولید» و ایجاد درآمد، چگونه می‌تواند دم از ازدواج با آن بارهای سنگین و کمرشکن، بزند؟ و چگونه می‌توان رابطه ازدواج را با پایان تحصیل انکار کرد؟

به عقیده ما اگر کمی آزاد فکر کنیم و از دنباله‌روی‌های غلط بپرهیزیم حل این مسأله زیاد مشکل نیست، و طرح روشنی برای آن وجود دارد و آن این‌که:

چه مانعی دارد جوانان در دوران تحصیل - هنگامی که به سنین مناسب ازدواج می‌رسند - شریک زندگی آینده خود را با مشورت با پدران و مادران و دوستان دلسوز روشن انتخاب کنند، نخست یک نوع نامزدی مشروع (خواندن عقد ازدواج و انجام مراسم مذهبی و قانونی، بدون مراسم عروسی) که نیاز به هیچ گونه تشریفات و تجملات و هزینه‌های سنگین ندارد، در میان آنها برقرار گردد، و دختر و پسر بدانند به یکدیگر تعلق دارند و شریک زندگی آینده یکدیگر خواهند بود.

سپس با فراهم شدن امکانات در نخستین فرصت اقدام به بقیه مراسم ازدواج و عروسی با وضع ساده و آبرومندی کنند. فایده این طرح، نخست این است که یک آرامش روحی به جوانان می‌بخشد، و به زندگی آنها نور امید می‌پاشد، و از هیولای وحشتناکی از آینده مبهم که بسیاری از مجردان را آزار می‌دهد نجات می‌بخشد.

و دیگر این که آنها را در برابر بسیاری از انحرافات اخلاقی بیمه می‌کند و از تلف کردن وقت‌های فراوانی که به هنگام

امکانات آغاز یک زندگی مشترک، به منظور پیدا کردن همسر مناسب مصرف می‌گردد، نجات و رهایی می‌بخشد و زندگی آنها را در یک مسیر طبیعی قرار می‌دهد.

انجام این طرح برای اکثر جوانان ممکن است. اگر پدران و مادران، هوشیاری به خرج دهند، خود جوانان هم درست بیندیشند، و این طرح معمول گردد قسمت قابل توجهی از مشکلات مربوط به این مسأله حل خواهد شد.

خلاصه این که برقراری مراسم نامزدی شرعی (عقد خوانده) و پیوند تعلق یک پسر و دختر به یکدیگر، به جوانان امکان می‌دهد که قسمت قابل توجهی از نیاز جنسی خود را از این راه برطرف کنند، زیرا دوران نامزدی دورانی است که بسیاری از مزایای زندگی زناشویی را در بر دارد و مقدار قابل ملاحظه‌ای از محرومیت‌های جنسی جوانان را - که نیاز به شرح ندارد - جبران خواهد نمود.

و به این وسیله می‌توان جوانان را از آلودگی به فحشا و انحرافات جنسی نگاه داشت، بدون این که هزینه اضافی

خاصی به خانواده پسر یا دختر تحمیل گردد و یا مسأله به وجود آمدن فرزند پیش آید و مشکلی برای ادامه تحصیل آنها ایجاد نماید.

راه دیگر اقدام رسمی به ازدواج تا آخرین مرحله یعنی مرحله عروسی است، منتها با طرق خاصی که امروز فراوان است (و بسیاری از آنها شرعاً هم جایز است) از انعقاد نطفه فرزند جلوگیری شود، چون اشکال عمده ازدواج مسأله فرزندانی است که میوه آن می‌باشد که تحمل آن برای جوانان در این سنین و با ادامه تحصیل مشکل است، ولی همه این طرح‌ها در صورتی است که ازدواج از صورت تشریفاتی و پر خرج و هزینه‌های کمرشکن فعلی که هیچ دلیل منطقی برای آن وجود ندارد بلکه کاملاً احمقانه به نظر می‌رسد، درآید و ساده و بدون تشریفات برگزار گردد.

اگر راستی پدران و مادران، و همچنین جوانان خواهان سعادتند راه این است، و نشستن در انتظار پایان دوران تحصیلات عالی، و سپس پیدا کردن یک شغل مناسب و

آبرومند و پردرآمد، و تهیه خانه و اتومبیل و وسایل دیگر و هزینه‌های سنگین ازدواج تشریفاتی، نتیجه‌اش، علاوه بر آلودگی شدید جوانان و هزاران گونه انحراف، این می‌شود که غالباً در سنین نزدیک به ۳۵ یا ۴۰ سالگی که دوران (بازنشستگی)! کم کم نزدیک می‌شود اقدام به ازدواج کنند و این گونه ازدواج‌ها صددرصد غیر طبیعی و فاقد روح و اصالت است، به دلیل این که هیچ گونه هماهنگی با سازمان‌های وجود انسان و تاریخی که غرائز طبیعی برای ازدواج تعیین کرده‌اند ندارد.



کاهش ازدواج، و عدم تمایل جوانان به زندگی زناشویی و روی آوردن به زندگی غیر طبیعی تجرّد، و یا صحیح‌تر چیزی که اصلاً نمی‌توان نام آن را زندگی گذارد، فاجعه بزرگی است برای جهان انسانیت که همراه دیگر آثار منفی زندگی ماشینی، دامنگیر انسان قرن ما شده است.

کاهش ازدواج تنها از این نظر فاجعه‌آور نیست که به انقراض یا کمبود نسل، می‌گراید، تا گفته شود فعلاً - و شاید تا چندین سال دیگر - فکر ما از این جهت آسوده است، زیرا جهان انسانیت با کمبود نفرات روبه‌رو نیست، بلکه شاید ازدیاد جمعیت در حال حاضر مایه نگرانی باشد (البته در کشورهای غیر صنعتی، و نه صنعتی که جمعیت کاملاً در آنها کنترل شده است)!

بلکه عیب این موضوع بیشتر از این نظر است که افراد مجرّد در واقع از نظر احساس مسئولیت اجتماعی بسیار عقب

کاهش ازدواج

یک فاجعه بزرگ اجتماعی

هستند، آنها تقریباً به هیچ جامعه‌ای تعلق ندارند و به افرادی می‌مانند که در یک فضای بی‌کمران در حالت بی‌وزنی در میان کرات سرگردان باشند!

آنها ممکن است با کمترین چیزی پیوند خود را از آب و خاک خود بریده، فوراً به نقطه دیگری پرواز کنند، و یا در صورت ناراحتی با زندگی وداع گویند و از آن چشم‌پوشند.

آمار انتحار و خودکشی‌ها به خوبی این واقعیت را روشن می‌سازد زیرا طبق این آمار (خودکشی) در میان افراد مجرد به درجات از افراد متأهل بیشتر است.

فرار مغزها بیشتر در میان افراد مجرد که هنوز پیوند زندگی زناشویی با اجتماع کشور خود برقرار نساخته‌اند دیده می‌شود.

بسیاری از جنایتکاران یا مجردند یا یک نوع زندگی شبیه به تجرد دارند. در حقیقت زندگی زناشویی، انسان را از این که تنها متعلق به خودش باشد، و هر آن اراده کرد هر نوع تصمیمی درباره خود و آینده خود بگیرد بیرون می‌برد، و بر اثر احساس مسئولیت در برابر جامعه کوچکی که نامش

«خانواده» است از هرگونه تصمیم خطرناک و غلط باز می‌دارد. این «عدم احساس مسئولیت» و «فقدان پیوند اجتماعی» آثار شوم دیگری هم دارد که مهمتر از همه به کار نبستن حداکثر نیروها و بسیج نکردن همه قدرت‌ها در پیشرفت زندگی است، چه این که برای اداره زندگی یک نفر آن هم یک نفر که هر طور بر او بگذرد غمی نیست. به کار بستن نیروی زیادی لازم نمی‌باشد!

همین موضوع است که زندگی مجردان را با رکود و تنبلی، و بی تفاوتی، در به دست آوردن امکانات زندگی، و به کار انداختن نبوغ خود، و بی اعتنائی نسبت به حفظ امکاناتی که به دست آورده‌اند، می‌آمیزد.

و نیز به همین دلیل است که بسیاری از کسانی که در حال تجرد از اداره زندگی شخص خود عاجزند، و به صورت سربار اجتماع زندگی می‌کنند، و افرادی بی‌اراده و سست و ولنگار به حساب می‌آیند، به هنگام شروع زندگی زناشویی، افرادی مصمم، جدی، با اراده، پر تحرک و هوشیار از آب در می‌آیند اینها همه معجزه احساس مسئولیت است!

و این که در «منابع اسلامی» می‌بینیم تأکید شده «روزی به همراه همسر است» نیز شاید اشاره به همین معنا باشد.

و از این نظر افراد مجرد را می‌توان به «چادرنشینان خانه بدوش» تشبیه کرد که، هرگز کوششی برای عمران سرزمین‌هایی که موقتاً در آن زندگی دارند و به زودی از آن به جای دیگر کوچ می‌کنند، از خود نشان نمی‌دهند، و در برابر آن بی‌تفاوتند.

از نظر اخلاقی افراد مجرد هرگز یک «انسان کامل» نخواهند بود، زیرا بسیاری از مفاهیم اخلاقی از قبیل وفا، گذشت، جوانمردی، عاطفه، محبت، فداکاری و حق‌شناسی بیش از همه جا در محیط خانواده و زندگی مشترک همسران و فرزندان تحقق می‌یابد و کسانی که از این زندگی دورند به این مفاهیم کمتر آشنایی دارند.

درست است که قبول مسئولیت زندگی مشترک زناشویی، انبوهی از مشکلات و مسئولیت‌ها پیش پای انسان می‌گذارد، ولی مگر انسان بدون استقبال از مشکلات و مسئولیت‌ها هرگز تکاملی پیدا می‌کند؟!

مسأله پاسخ به نیاز طبیعی جسم و روح، و واکنش‌های نامطلوب روانی و جسمی که بر اثر پاسخ نگفتن به این نیاز قطعی و مسلم پیدا می‌شود خود داستان جداگانه‌ای دارد که باید جداگانه از آن سخن گفت.

با توجه به این واقعیات غیر قابل انکار، اگر گرایش به «تجرد» و کاهش روزافزون ازدواج را یک فاجعه اجتماعی بنامیم به هیچ وجه اغراق نگفته‌ایم.

* * *

ولی از طرفی این سؤال پیش می‌آید که با این بن‌بست‌ها، و مشکلات طاقت‌فرسایی که جوانان در راه این «وظیفه، طبیعی و اجتماعی» دارند چه باید کرد؟ آیا با این زندگی ماشینی و آن همه عوارض، با این توقعات بیجا، با این اختلاف فکر پدران و مادران و جوانان، با این وضع تحصیلی و هفت‌خوان‌هایش! و با این وضع تهیة کار و مشکلاتش، و با این بی‌اعتمادی افراد نسبت به یکدیگر باز می‌توان این وظیفه بزرگ و مقدس را به موقع انجام داد؟

اینهاست که باید دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد و بدون حل

آنها، حل‌نهایی این معضلهٔ اجتماعی ممکن نیست.

نکته‌ای که لزوماً در این جا باید به آن توجه شود این است که وضع نابسامان کنونی ازدواج و مشکلاتش در واقع چیزی است که خود ما، و اجتماع ما که آن هم هیچ مفهومی جز خود ما ندارد، به وجود آورده‌ایم.

از آسمان بر سر ما نباریده، از زیر زمین سر درنیاورده ماییم که بر اثر چشم و هم چشمی‌ها، ندانم کاری‌ها، پیش‌داوری‌های نادرست، محاسبات غلط، و گرفتاری در چنگال یک سلسله عادات و رسوم و تقالید کورکورانه زیان‌بخش، این «بنا» را نهاده‌ایم.

بنابراین اگر تصمیم بگیریم می‌توانیم این وضع را به هم بزنیم، و طرحی نو بیندازیم، طرحی که بر اساس واقعیات و مفاهیم اصیل زندگی چیده شده باشد نه بر پایهٔ اوهام و خیالات و تقالید غلط.

نه بن‌بستی در کار است، و نه معجزه‌ای لازم است، و نه کار به جای محالی کشیده است.



امکان ارتباط‌های نامشروع

یک عامل مهم کاهش ازدواج

اصلی این پدیده خطرناک اجتماعی دنبال کنیم:

بدون تردید این وضع نابسامان معلول یک یا دو علت نیست ولی مسلماً در میان عوامل اصلی چند عامل بیش از همه جلب توجه می‌کند که یکی از آنها مسأله «توسعه ارتباط‌های نامشروع» است.

زیرا از یک طرف بر اثر سهولت این ارتباط‌ها، «زن» در نظر بسیاری از جوانان به صورت یک موجود مبتذل و کم ارزش، و حتی احياناً «رایگان»! درآمدہ است که به آسانی می‌توان به او دست یافت.

و به این ترتیب آن ارزش و اهمیت و شخصیتی را که در سابق در اجتماع داشت که برای وصول به او فداکاری زیادی لازم بود به کلی از دست داده، و دیگر یک موجود گرانبها و رؤیایی که نظر جوانان را به خود جلب کند نیست!

برهنگی روزافزون زنان، در دنیای امروز به این ابتذال کمک کرده، و اگر در آغاز عامل زودگذری برای جلب توجه نظر هوسبازان باشد، سرانجام به ابتذال و از ارزش افتادن زن

زندگی اجتماعی امروز در بسیاری از قسمت‌ها از صورت یک زندگی طبیعی و صحیح بیرون رفته، که یک نمونه آن کاهش شدید ازدواج، و روی آوردن جوانان به زندگی غیر طبیعی «تجزد» است.

گفتیم کاهش ازدواج و توسعه تجرد، قطع نظر از اثری که روی نسل بشر دارد، از نظر ایجاد یک نوع سیستم زندگی بدون احساس مسئولیت و قطع پیوندهای اجتماعی، و بی‌تفاوتی در برابر رویدادهای اجتماعی که از آثار قطعی زندگی افراد مجرد است. یک فاجعه بزرگ برای جوامع بشری محسوب می‌گردد. و اگر انحرافات اخلاقی را که از این رهگذر دامنگیر بسیاری از افراد مجرد می‌شود به آن بیفزاییم اهمیت این مشکل اجتماعی روشن‌تر خواهد شد.

اکنون به اتفاق خواننده عزیز بررسی خود را روی عوامل

منتهی می‌گردد، و این درست عکس آن چیز است که این گونه زنان انتظار آن را داشتند!

به همین دلیل آن عشق‌های پاک و مقدس و آتشین که در گذشته به وجود می‌آمد، و سرآغاز یک پیوند زناشویی محکم می‌شد. در اجتماعات امروزی اثری از آن نیست زیرا همیشه انسان نسبت به چیزی عشق آتشین پیدا می‌کند که به آسانی در دسترس او قرار نگیرد، و معنا ندارد نسبت به یک موضوع مبتذل، و ارزان و رایگان عشق بورزد، آن هم یک عشق آتشین!

* * *

از طرف دیگر بسیاری از افراد بی بند و بار حساب می‌کنند چه دلیلی دارد که تنها برای دسترسی به یک زن زیر بار هزار گونه «شرایط» و «مسئولیت‌های» ازدواج بروند، در حالی که بدون قبول هیچ یک از این شرایط و مسئولیت‌ها دسترسی به افراد زیادی می‌توانند پیدا کنند؟!

و لذا این افراد چون به عواقب شوم بی بند و باری جنسی و

اخلاقی آشنا نیستند و تنها به ازدواج، و زن از نظر اشباع غریزه جنسی می‌نگرند، اصولاً تن به ازدواج و آن همه شرایط و مسئولیت‌ها را یک کار احمقانه می‌دانند! و لذا همه یا قسمت عمده زندگی خود را به حال تجرد می‌گذرانند.

با توجه به حقایق بالا اثر «امکان و سهولت ارتباط‌های نامشروع» روی کاهش ازدواج کاملاً روشن می‌گردد، و به همین جهت در جوامع غربی که این آزادی و بی‌بندوباری بیشتر است ازدواج کاهش بیشتری پیدا کرده، و اگر ازدواجی صورت می‌گیرد در سنین بالاست، و تازه این ازدواج‌ها هم به قدری سست و بی دوام است که غالباً به بهانه‌های کوچک و گاهی مضحک از هم گسسته می‌شود!

* * *

قربانیان این روابط ننگین

علاوه بر آنچه گفته شد همیشه در کنار این گونه جوامع که زندگی تجرد را ترجیح بر زندگی مشترک زناشویی داده‌اند

دمل‌های چرکین متعفن به نام «مراکز فحشا» و «شهر نو»ها وجود دارد که خود نیز یک عامل مهم برای کاهش ازدواج، و همچنین از هم پاشیدن خانواده‌ها می‌باشد.

این کانون‌های چرکین که الزاماً در کنار جوامع ناسالم کنونی است دلیل روشنی بر عدم سلامت مزاج این اجتماعات است.

مسأله فحشا و مراکز بدنام را نباید تنها از نظر این که کانونی برای توسعه فساد اخلاق، و نشر انواع میکروب‌های جسمی و روانی است مورد مطالعه قرار داد.

همچنین نباید «فقط» از نظر اثری که روی کاهش ازدواج و روی آوردن به زندگی تجردی دارد مورد بحث قرار گیرد، اگر چه هر یک از اینها خود قابل بحث و مطالعه فراوان است.

بلکه علاوه بر این از نظر خود زنان بدکار که در این مراکز جمع می‌شوند و به خودفروشی می‌پردازند کاملاً قابل دقت و اهمیت است.

کسانی که در این زمینه مطالعات دقیقی دارند، و

کتاب‌هایی به دنبال تحقیقات وسیع خود در این باره نوشته‌اند همگی معترفند که وضع این دسته زنان خودفروش دردناک‌ترین و فجیع‌ترین انواع بردگی قرون وسطی را در نظر مجسم می‌سازد.

زنانی مطرود، درمانده و بینوا به معنای واقعی، که همیشه از فرق تا قدم در قرض و بدهکاری غرقند، و شب و روز چون شمع می‌سوزند تا روشنگر مجالس هوس و لذت حیوانی این و آن باشند و عاقبت هم به بدترین وضعی در یک گوشه متروک اجتماع جان می‌سپارند و حتی گاهی کسی که جسد آنها را از زمین بردارد و به خاک بسپارد پیدا نمی‌شود.

کدام وجدان اجازه می‌دهد در عصری که در آن ادعای الغای بردگی می‌شود چنین بردگان بینوایی در کنار اجتماع وجود داشته باشند و هیچ کس در راه آزادی آنها قدم بر ندارد؟!

ولی نباید فراموش کرد که این بردگی رقت‌بار را که بدبختانه بسیاری از جوامع امروزی عملاً به رسمیت

شناخته‌اند و صحّه پای آن گذارده‌اند مولود همان سهولت ارتباط‌های نامشروع است.

زیرا زنانی که در این لجنزارهای متعفن اجتماع دست و پا می‌زنند غالباً همان قربانیان ارتباط‌های نامشروعند که تدریجاً به این مراکز کشیده شده‌اند. شرح حال بعضی از این زنان که در پاره‌ای از کتاب‌ها آمده بدون شک غم‌انگیزترین تراژدی‌ها را تشکیل می‌دهد، و لگّه ننگی بر پیشانی جوامع امروز محسوب می‌گردد، و متأسفانه کمتر روی آن بحث می‌شود.

بنابراین هم برای جلوگیری از فرو ریختن خانواده‌ها، و هم برای جلوگیری از سقوط و کاهش ازدواج، و هم برای آزاد کردن این بردگان بینوا،

باید جلوی این آزادی و بی بندوباری جنسی و امکان ارتباط‌های نامشروع گرفته شود، و آن هم بدون تنظیم برنامه صحیحی ممکن نیست.

جوانان عزیز با توجه به حقایق بالا باید در مورد خودشان

و دوستانشان مراقبت بیشتر به عمل آورند و از سخنان مبتذل فریبنده‌ای که برای کشانیدن آنها به این بی بندوباری‌ها از حلقوم افراد ناپاکی بیرون می‌آید وقعی ننهند.

کسانی که این وضع و این مراکز را به عنوان یک ضرورت اجتماعی معرفی می‌کنند، و به این وسیله می‌خواهند از قبح و زشتی فحشا و رفت و آمد به این مراکز بکاهند، بلکه پا را از این فراتر نهاده، این عمل ناروا را وسیله‌ای برای حفظ پاکی خانواده‌ها!! و سلامت جوانان!! بنامند سخت در اشتباهند.

آیا وجود یک لجنزار متعفن که عامل گسترش انواع فساد اخلاق و احیاناً بیماری‌های جسمی می‌شود، و به همین دلیل غالباً آن را از اجتماعات جدا می‌کنند و با دیوارهای بلندی به دور این زندانیان سیه‌روز و طرد شده به گمان خود از سرایت این فساد به داخل خانواده‌ها جلوگیری می‌نمایند، آیا وجود چنین لجنزاری یک ضرورت اجتماعی و رفت و آمد در آن وسیله سلامت است؟



«درست است که از وقت طبیعی ازدواج ما مدت‌ها گذشته است ولی ما چگونه می‌توانیم ازدواج کنیم با این که هنوز منزل شخصی نداریم.

هنوز اتومبیل سواری نداریم.

هنوز شغل پردرآمدی به دست نیاورده‌ایم.

هنوز پول هنگفتی که جواب‌گوی هزینه‌های سنگین ازدواج، و هدایا و کادوهای خانم عروس و بستگان و اقوام او باشد ذخیره نکرده‌ایم.

هنوز محل مناسب بزرگ و آبرومندی برای برگزاری جشن‌های ازدواج در نظر نگرفته‌ایم هنوز... و هنوز...!».

* «ما چگونه با ازدواج دخترمان موافقت کنیم با این که هنوز یک شوهر ایده‌آل، با درآمد کافی، شغل آبرومند، پست خوب، خانه و زندگی، خوش‌تیپ، فامیل دار و... به خواستگاری

زنجیرهایی که بر دست و پای

جوانان سنگینی می‌کند

او نیامده و هر کس آمده غالباً فاقد یک یا دو تا از این شرایط بوده است!؟

به علاوه هنوز جهیزیه لازم تهیه نکرده‌ایم و از وسایل منزل، فرش و مبیل، یخچال و ماشین‌رختشویی و سرویس‌های مختلف غذاخوری، اتو و جارو برقی، چرخ خیاطی و... دو سه قلم کسری داریم!

و البته با این وضع اقدام به ازدواج دختر، جز آبروریزی چیزی نیست! خدا از سر اجتماع ما نگذرد که این همه قید و بند بر پای ما گذارده است...! چه کنیم شرایط سخت و مزاحم محیط به ما غیر از این اجازه نمی‌دهد.

* * *

اینها درد دل - یا صحیح‌تر عذر و بهانه‌های بنی اسرائیلی - جمعی از جوانان، دختران و پسران و پدران و مادران در مورد عدم اقدام به امر حیاتی ازدواج است، دانشمندی می‌گوید: «زندگی دو قسمت بیش نیست: نیم اول به امید نیم دوم، و نیم دوم در حسرت نیم اول سپری می‌شود!».

و اگر به جای کلمه «امید» کلمه «رؤیا» به کار بریم شاید عبارت رساتر باشد و بگوییم: نیم اول زندگی در رؤیایی نیم دوم، و نیم دوم در حسرت نیم اول تلف می‌شود! نمونه روشن این موضوع همین مسأله ازدواج بسیاری از جوانان ماست. نیمی از عمرشان برای به دست آوردن همسر ایده‌آل تلف می‌شود و نصف دیگر در حسرت ندانم‌کاری‌های نصف اول. به هر حال به این جوانان و به آن پدران و مادران باید گفت این قید و بندهای غلط و مزاحم را کسی جز خود شما به دست و پای شما نگذاشته است.

شما باید که یک مفهوم توخالی و صددرصد خیالی برای زندگی زناشویی درست کرده‌اید، و برای رسیدن به یک سعادت و خوشبختی «خیالی» سعادت و خوشبختی «واقعی» را از دست می‌دهید.

مطمئن باشید این مرزها و خطوطی که برای سعادت خود ترسیم کرده‌اید هرگز شما را خوشبخت نخواهد نمود، و تمام آزمایش‌ها و تجربه‌ها نیز این حقیقت را ثابت کرده است.

این چشم و هم چشمی‌ها، این تقلیدهای کورکورانه از یکدیگر، این اصالت بخشیدن به امور غیر اصیل، این عینک‌های گمراه کننده در دید صحیح زندگی، این توقعات پردامنه و بی‌انتهای این رؤیاهای کاذب و سراب‌های فریبنده، آری اینهاست که زنجیرهای گران بر دست و پای شما گذارده و شما را از انجام ضروری‌ترین کار برای یک جوان باز می‌دارد. شما جوانان، شما پدران و مادران اگر کمی تصمیم و اراده و شهامت به خرج دهید و این زنجیرهای اسارت، اسارت در چنگال وهم و خیال و رؤیا را پاره کنید و این بت‌ها را بشکنید آن‌گاه احساس خواهید کرد که چه اندازه آزادی روح، و راحتی پیدا کرده‌اید و سعادتمند و خوشبخت شده‌اید.

راستی شما چه کسی را پیدا می‌کنید که در آغاز جوانی خانه و زندگی و همه چیزش جور بوده که چنین توقعی را درباره خودتان یا همسرتان پیدا کرده‌اید، هر کسی را می‌بینید غالباً از صفر شروع کرده است. بله آنها که نسل اندر نسل ثروتمند و اشرافی بوده و پول مفتی به چنگ آورده‌اند شاید

چنین باشند، اما آنها هم چون غالباً افراد خودساخته نیستند خوشبختانه یا بدبختانه قدرت نگاهداری اینها را نخواهند داشت.

کارها را سهل بگیرید، همین که شرایط ساده و عاقلانه ازدواج فراهم شد اقدام کنید.

به عقیده ما یک ازدواج بدون پیرایه و سهل و ساده اگر تعجب نکنید حتی با تحصیل هم کاملاً سازگار است، مشروط به این که طرفین معنای ازدواج صحیح را درک کنند.

و نیز درک کنند که همه چیز جهان آفرینش تدریجی است و شرایط زندگی بهتر هم تدریجاً فراهم می‌گردد و توقعات هم باید همیشه در حدود امکانات باشد.

جوانانی که به دنبال این تشریفات و رؤیاها در بیراهه‌ها سرگردانند، گویا فراموش کرده‌اند آنچه در ازدواج اصالت دارد مسأله وجود «دو انسان» است که یکدیگر را درک کنند و همچنین مفهوم صحیح زندگی را و به آن عشق بورزند.

اگر این دو رکن اصلی یعنی این دو انسان با آن درک

صحيح وجود داشته باشد بقيه هيچ است و اگر هم وجود نداشته باشد مسلماً بقيه هرگز خوشبختي نمی آفريند.

و به همين دليل دستورات عالي مذهب ما برای انجام يك ازدواج صحيح هيچ چيز را، جز وجود دو انسان عاقل (دو همسر) که خواهان زندگي مشترک زناشویی با هم باشند شرط نمی داند اما ببينيد اين مسأله ساده به چه روزي افتاده است؟!

نکته جالب توجه اين که زندگي ساده محصلين علوم ديني و طلاب جوان می تواند الگوي عملي روشني برای ساير جوانان باشد (دقت کنيد).

تقريباً ۹۹ درصد اين آقایان در ضمن تحصيل، اقدام به ازدواج می کنند و با اين که برنامه های درسي در حوزه های علمي کاملاً سنگين است و تمام وقت آنها را اشغال می کند چون اساس زندگي در اين محيطها با الهام از دستوره های اسلام بر «سادگي» است، با همان کمک خرج مختصر که از بيت المال حوزه های علمي، به آنها داده می شود، و يا با زراعت

و کشاورزي و کار ساده ای که بعضی از آنان در ایام تابستان دارند، و يا مانند اينها، زندگي خود را در دوران تحصيل با نهايت پاکی و سادگي اداره می کنند بدون اين که با عواقب شوم زندگي تجرد روبهرو گردند و از اين نظر کاملاً احساس آرامش و خوشبختي می کنند.



هفت خوان زندگی زناشویی

* بسیاری از مسائلی که ما آنها را «ضرورت‌های ناگوار و اجتناب‌ناپذیر» زندگی می‌دانیم فرآورده‌های اعمال غیر منطقی خود ماست و غالباً اجتناب‌پذیر است!

* بسیاری از دام‌هایی که گمان می‌کنیم دست تقدیر بر سر راه ما گذارده همان زنجیرهایی است که دانه‌های آن را با دست خود به هم بافته‌ایم.

* قسمت زیادی از مشکلات زندگی ما، اشکال تراشی‌ها، بهانه‌جویی‌ها، لجاجت‌ها و احياناً محصول عدم انعطاف‌هایی است که ما در مواجهه با حوادث نشان می‌دهیم، و نه مشکلات واقعی!

راه پیروزی و غلبه بر این مشکلات.

مسئله ازدواج و عبور از عقبات آن در محیط امروز دست کمی از عبور «رستم» از «هفت خوان افسانه‌ای» مزبور ندارد با این تفاوت که همه جوانان با آن شجاعت و قدرت رستم را برای پشت سر نهادن این هفت خوان ندارند و یا اصولاً چنان تصمیمی نگرفته‌اند!

همان طور که در گذشته هم اشاره کردیم کمتر مسئله اجتماعی مانند این مسئله از صورت اصلی و طبیعی خود بیرون رفته و این چنین پیرایه‌های زیانبخش و مزاحمی به آن بسته شده است.

بیشتر ناله‌ها، شکایت‌ها، و داد و فریادهای جوانان و پدران و مادران از سنگینی بار ازدواج مربوط به همین پیرایه‌هاست. وگرنه اصل و اساس این مسئله ساده‌تر و پاکیزه و مقدس‌تر از آن است که این همه بدبختی و دردسر در پیش یا به دنبال خود داشته باشد.

ازدواج در شرایط کنونی برای بسیاری حکم استخراج

می‌گویند «رستم» قهرمان افسانه‌ای ایران روزی تصمیم به تسخیر بعضی از مناطق این کشور که تا آن زمان هیچ یک از یلان موفق به گشودن آن نشده بودند گرفت.

او در مسیر خود به سوی قلب این منطقه با «هفت مانع» بزرگ که هر یک از دیگری وحشتناک‌تر بود برخورد کرد، گاهی با دیو سفید و زمانی با اژدهای غول‌پیکر و گاهی با جادوگران خطرناک روبه‌رو شد و سرانجام با زورمندی و مهارت و قهرمانی مخصوص به خود آنها را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت و از این هفت مرحله (هفت خوان) گذشت و شاهد پیروزی را در آغوش گرفت، که فردوسی حماسه‌سرای ایران آن را در شاهنامه با ریزه‌کاری‌های جالبی آورده است.

این «افسانه» تجسم شاعرانه‌ای است از انبوه مشکلات زندگی انسان‌ها، و تعدد و کثرت آنها و طرحی برای نشان دادن

«طلا» از پاره‌ای معادن دارد که آن قدر با مواد زاید و خارجی آمیخته شده که استخراج آن مقرون به صرفه نیست و به زحمتش نمی‌ارزد!

این مواد خارجی زاید ازدواج، همان چشم و هم‌چشمی‌ها، ارزش‌های موهوم، رسوم و عادات غلط، هوس‌های زودگذر، کسب افتخار و شخصیت و آبروهای خیالی است.

ازدواج در میان انبوه این مشکلات چهره اصلی خود را به کلی از دست داده و به صورت «غول بیابان هراس‌انگیزی» درآمده که بارکش آن شدن کار همه کس نیست.

از همه بدتر این که کمتر کسی شهادت مبارزه با این پیرایه‌ها و مواد زاید را دارد، تحصیل کرده‌ها در این قسمت از بی‌سوادها بدتر، و امروزی‌ها از قدیمی‌ها در این مبارزه ضعیف‌تر و ناتوانترند.

بسیاری با این استدلال غلط خود را دلخوش می‌کنند که: «آخر مگر انسان در طول عمر خود چند بار ازدواج می‌کند که بخواهد آن را به سادگی برگزار نماید؟ بگذار به آخرین آرزوها و

هوس‌ها و تمایلات درونی خود جامه عمل بپوشانیم! غافل از این که این استدلال غلط هنگامی که به صورت همگانی و همه‌گیر درآمد بزرگ‌ترین سدّ راه سعادت و خوشبختی جوانان و حتی استدلال‌کنندگان می‌شود.

* * *

جوانان باید با قهرمانی خود، مانند رستم از خون‌های هفتگانه این راه دور و دراز بگذرند و این طلسم‌های جادویی را در هم بشکنند اگر تعجب نکنید، این راه هم هفت خوانی دارد که عبارتند از:

- ۱- توقعات نامحدود و رؤیایی، توقعات دختران از پسران، و پسران از دختران و پدران و مادران از هر دو.
- ۲- اشکال تراشی‌های بی‌مورد بسیاری از پدران و مادران و اقوام و فامیل و دوستان و آشنایان.
- ۳- مهریه‌های سنگین و کمرشکن.
- ۴- تشریفات زاید مربوط به مراسم ازدواج و هزار گونه

«مقدمات» و «مخلفات» و چشم و هم چشمی‌های کشنده.

۵- ایرادگیری در هم‌طراز بودن و هم‌شان بودن دو خانواده!

۶- عشق‌های آتشین و غیر قابل کنترل و در عین حال

حساب نشده.

۷- وسواس خارج از حدّ و عدم اعتماد و ایمان به عدم

خیانت یکدیگر در آینده.

هنگامی که در این مشکلات هفتگانه می‌اندیشیم می‌بینیم

بیشتر آنها مربوط به متن مسأله ازدواج نیست و هر چه هست

مربوط به حواشی و زواید آن است.

* * *

به عنوان نمونه مسأله «هم‌طراز» بودن (و به اصطلاح «کفو»

بودن) را در نظر می‌گیریم. این موضوع که برای بسیاری مانع

بزرگ ازدواج محسوب می‌شود چیزی جز تحریف واقعیت‌ها

نیست.

جوانی که خود را مهندس نفت معرفی می‌کرد و به اعتراف

خودش حقوق کافی داشت و در حدود ۳۰ سال از سنش

گذشته بود، از این که تا کنون موفق به ازدواج نشده است

شکایت می‌کرد و ناله‌ها داشت.

او می‌گفت: آخر نمی‌توانم از هر خانواده‌ای همسر اختیار

کنم، باید سراغ یک خانواده با شخصیت و محترم! و هم‌طراز

خودم بروم.

اما هنگامی که سراغ آنها می‌روم چنان ترسیمی از ازدواج

و شرایط و مخارج آن برای من می‌کنند که تنها یک «مغز

الکترونیکی» می‌تواند آن را محاسبه نماید!...

گفتم: ببینم منظور شما از «شخصیت و احترام و...» سواد و

معلومات کافی است؟ من خانواده‌های زیادی را به شما نشان

می‌دهم که دختران تحصیل کرده با لیاقتی دارند و آماده

ازدواج با امثال شما هستند؟ یا این که منظور شما از

شخصیت، داشتن صفات عالی انسانی و ارزش‌های اخلاقی و

یا امتیازات جالب جسمی و بدنی است؟ باز چنین افرادی کم

نیستند و در میان خانواده‌های کم‌ثروت و اما اصیل و نجیب

چنین افرادی فراوانند.

ولی گمان نمی‌کنم منظور شما هیچ یک از اینها باشد. منظور شما از خانواده با شخصیت و محترم و... این است که عمو و عموزاده‌اش مدیر کل و رئیس کل باشند و پدر و مادر او پرپول و ثروتمند، خانه و اتومبیل و زندگی پر زرق و برق و مرتبی داشته باشند؟ این طور نیست؟... دیدم منظورش همین است.

گفتم شما که در زندگی چنین اشتباه بزرگی را مرتکب شده‌اید که شخصیت را در این امور می‌دانید، نه در امتیازات واقعی انسانی، باید این چنین در زجر و شکنجه باشید.

جالب توجه این که در روایات اسلامی ما با مسأله هم‌طراز بودن به این مفهوم غلط که در آن زمان‌ها در میان قبایل و اجتماعات طبقاتی به شدت رواج داشت شدیداً مبارزه شده و عموم زنان و مردان، دختران و پسران با ایمان را هم‌طراز معرفی نموده است.

در روایات اسلامی می‌خوانیم: «المؤمن کفو المؤمن» هر فرد با ایمان از هر فامیل و هر خانواده، و هر نژاد و طبقه‌ای

باشد هم‌شأن فرد با ایمان دیگر است.

بنابراین اگر موهومات مربوط به زندگی طبقاتی و رده‌بندی‌های اجتماعی برداشته شود، و طرفین ازدواج یکدیگر را به خاطر آنچه ارزش انسانی و منطقی و عقلانی دارد بخواهند نه به خاطر پست‌های عموها و عموزاده‌ها، و ثروت و ماشین و املاک خاله‌ها و خاله‌زاده‌ها، مطمئناً این مشکل حل خواهد شد. اتفاقاً بسیاری از مشکلات دیگر ازدواج نیز از همین نمونه است.

بسیاری از پدران و مادران که به اصطلاح «خرشان از پل گذشته» و دوران جوانی را با همه رنج‌ها و مشکلاتش «چنان که افتد و دانی» پشت سر گذاشته‌اند، و خبری از طوفانی که در دل جوانان - اعم از دختران و پسران - در مورد پاسخگویی صحیح به غریزه جنسی برپاست، ندارند، در مورد مسائل مربوط به ازدواج پسران و دخترانشان فوق‌العاده «خونسرد» و با «سختگیرند».

این «خونسردی» و «سختگیری» که هر دو از یک ریشه روانی منشعب می‌شوند گاهی به حدی می‌رسد که تأخیر یک سال و ۵ سال در نظر آنها یک کار ساده و کوتاه مدت است! «خوب امسال نشد، ان‌شاءالله سال آینده، و یا حالا نمی‌شود چند سال دیگر، هنوز دیر نشده!...».

غافل از این که یک سال که هیچ، گاهی تأخیر یک ماه یا



پدران و مادران سختگیر

این پدران و مادران، آینده فرزندان عزیز خود را شدیداً به مخاطره می‌اندازند

حتی چند روز - در مواقع حساس - ممکن است سرنوشت جوانی را عوض کند.

معلوم نیست این پدران و مادران چرا گذشته خود را به یاد نمی‌آورند؟

چرا به این زودی طوفان‌ها، و شور جوانی قبل از تأهل خود را فراموش کرده‌اند؟ چرا خود را به جای فرزندان جوانشان فرض نمی‌کنند؟!

در حالی که این قیاس به نفس که جوانان را همچون خودشان خونسرد فرض می‌کنند بسیار خطرناک است و غالباً گران تمام می‌شود و گاهی به جنون می‌کشد.

یکی از عوامل اصلی گریز جوانان از محیط خانواده، خودکشی‌ها، انحراف‌ها، و بیماری‌ها عدم توجه به این واقعیت است. مخصوصاً اگر موضوع بحث، جوانان پرهیزکار و پاکدامن و با ایمان باشند که اتفاقاً سخن ما بیشتر درباره آنهاست.

سهل‌انگاری پدران و مادران درباره این گونه افراد هم ظالمانه‌تر است و هم دور از واقع‌بینی و مآل‌اندیشی.

گرچه مشکلات ازدواج و مسئولیت‌های ناشی از آن برای پدران و مادران غالباً سبب می‌شود که ناخودآگاه تشخیصی را که از وضع جوانان و بحران طغیان‌گریزه جنسی آنان دارند، به دست فراموشی بسپارند، و یا به خود بباوراندند که هنوز وقت بسیار است، و بگویند:

مگرچه خبر است به این زودی؟!...

هنوز دهنشان بوی شیر می‌دهد!...

هنوز بچه‌اند، بچه و این حرف‌ها؟!...

هنوز و هنوز...

ولی همین «هنوز» هاست که گاه عواقب دردناک آن یک عمر تمام دامان خود پدران و مادران را خواهد گرفت، آن هم در موقعی که راهی برای جبران آن وجود ندارد.

«سختگیری‌هایی» که پدران و مادران در انتخاب همسر برای فرزندان‌شان نشان می‌دهند و قیود و شروط بی‌اساس و حتی گاهی مضحک، که برای ازدواج آنها قائل می‌شوند، و أحياناً تا سر حدّ وسواس پیش می‌روند. غالباً از همین عدم

احساس ضرورت سرچشمه می‌گیرد.

زیرا همیشه اگر انسان ضرورت چیزی را احساس کرد شرایط آن را کم و سبک می‌کند، و اصل اغماض و گذشت و همکاری را پایه تمام بحث‌ها و تصمیم‌ها قرار می‌دهد، بعکس عدم احساس ضرورت انسان را مشکل‌پسند و غیر قابل انعطاف می‌سازد.

در مقاله‌ای خواندم بعضی از افراد سختگیر و وسواسی هنگام خریدن اتومبیل حتی آن را «بو» می‌کنند! مثل این که گوشت است یا سبزیجات! این افراد هنگامی که برای خریدن اتومبیل از نیروی شامه خود تصدیق بخواهند، هنگام انتخاب همسر برای دختر و پسر خود پیداست چه‌ها می‌کنند؟

و جالب توجه این که بسیار دیده شده این گونه پدران و مادران وسواسی پایشان در چاله‌هایی فرو می‌رود که هرگز انتظار آن را نداشتند.

شاید علت روانی آن هم این باشد که تنها افراد متقلب، متظاهر و تودار می‌توانند با صحنه‌سازی و پشت هم اندازی،

چاخان کردن، و در باغ سبز نشان دادن خود را در دل این گونه افراد وسواسی جا کنند، و الا این کار از دست افراد سلیم‌النفس عادی هرگز ساخته نیست! آنها هرگز نمی‌توانند توجه آنها را به خود جلب کنند.

درست است که برای انتخاب همسر حتماً باید دقت کافی به خرج داد، انتخاب یک شریک برای تمام عمر غیر از خریدن یک پیراهن یا لباس است.

ولی «دقت» با «سختگیری و وسواس» فرق بسیار دارد.

همین که ظواهر امر نشان دهد، طرف، شایسته همسری است، تحقیقاتی هم که به دنبال آن از افراد مطلع به عمل می‌آید این حقیقت را تأیید کند، باید بدون تردید اقدام کرد، و از لطف و یاری خدای بزرگ مدد گرفت، و مطمئناً نتیجه آن بد نخواهد بود.

با الهام از دستورات مکرر اسلامی در مورد تعجیل در ازدواج فرزندان، و با الهام از فرمان عقل و آزمایش‌های فراوان مطلعان، باید به همه پدران و مادران توصیه کرد، که در مسأله

ازدواج فرزندان خود از خونسردی، و سختگیری‌های بی‌مورد به شدت بپرهیزند، و خطراتی را که از این سختگیری‌ها و خونسردی‌ها ناشی می‌شود کوچک نشمرند و آینده فرزندان عزیز خود را به مخاطره نیندازند.

نباید فراموش کرد که غریزه جنسی جوان به قدری نیرومند است که نادیده گرفتن و سهل‌انگاری در مورد آن همه گونه انفجاری را ممکن است به دنبال داشته باشد.

سراسر تاریخ بشر، و سراسر زندگی روزمره انسان‌ها نشان می‌دهد که خطرات ناشی از انفجار این غریزه با هیچ چیز برابری نمی‌کند، و از همه مهمتر و ریشه‌دارتر است.



کدام یک انتخاب کنند:

جوانان یا پدران و مادران؟

نامزدم افتاد که به جرم سرقت جواهرات از طرف مأموران ژاندارمری نارمک دستگیر شده بود.

با ناباوری به خانه او تلفن زدم و بعد از تحقیق فهمیدم قضیه صحت دارد، و او به همراه باندی به سرقت می‌رفته و الان هم هر چه دارد از سرقت است!

البته من با این تحقیق نیز قانع نشدم، و به شرکتی که او ادعا می‌کرد یکی از «مهندسان پر مسئولیت» آن شرکت است مراجعه کردم، فهمیدم تمام این حرف‌ها دروغ بوده و مسئولان آن شرکت اصلاً چنین کسی را نمی‌شناسند! تا این که یک ماه پیش یکی از دوستان پدرم به خواستگاری من آمد این خواستگار چهل ساله مرد ثروتمندی است که همسرش تازگی فوت شده است.

من هیچ‌گونه تمایلی به ازدواج با این خواستگار نداشتم و کراراً نظر خود را بیان می‌کردم، اما هیچ کس گوش به حرف من نداد، و پدرم همچنان اصرار بر این کار داشت، یک وقت نگاه کردم کارت‌های عروسی پخش شده و من در برابر عمل

این انتخاب خودم و این هم انتخاب پدر و مادرم!

این سرگذشت عجیب که نظائرش کم نیست در جراید بود: عروس ۱۸ ساله‌ای چند لحظه پیش از عقد، پیراهن عروسیش را درآورد و بعد از پوشیدن لباس مردانه از پنجره اطاق به حیاط پرید و فرار کرد، او سپس خودش را به یکی از حمام‌های نارمک رسانید و رگ دستش را برید و به حال اغما افتاد، کمی بعد متوجه شدند و او را به یکی از درمان‌گاه‌ها رسانیدند و از مرگ حتمی نجات یافت.

او پس از نجات از مرگ، ماجرای زندگیش را برای یکی از مقامات انتظامی چنین شرح داد:

«تا سال گذشته من در دبیرستان تحصیل می‌کردم، و نامزد «جوانی» بودم که خودم او را پیدا کرده بودم، سال گذشته هنگامی که روزنامه را ورق می‌زدم ناگهان چشمم به عکس

انجام شده قرار گرفته‌ام لذا چاره‌ای جز «فرار» و سپس «انتحار» ندیدم!...»

در مورد این که ازدواج باید به تصویب پدران و مادران و بزرگان و ریش سفیدان فامیل صورت گیرد، و یا این که این مسئله حساس تنها بعهده تمایلات خود جوانان گذارده شود، و هیچ‌گونه مداخله‌ای از طرف هیچ کس در این باره نشود، دو طرز تفکر کاملاً متناقض وجود دارد، و طرفداران هر یک برای خود منطقی دارند.

اجازه بدهید نخست به منطبق هر دو دسته آشنا شویم و سپس راه صحیح را با بررسی و مطالعه پیدا کنیم:

یک دسته از جوانان می‌گویند:

«آخر مگر پدران و مادران ما می‌خواهند همسر برای خودشان انتخاب کنند که پسندیدن آنها مقیاس باشد؟ شریک زندگی هر کس را خودش باید انتخاب کند.

فرض کنید فلان دختر در نظر پدر و مادر ما، فرشته

آسمانی باشد، هنگامی که مورد علاقه ما نیست از غول بیابانی هم بدتر است!

مطالعات دانشمندان اجتماعی و مقامات قضایی نشان می‌دهد بسیاری از ازدواج‌ها که به طلاق منجر می‌شود همان ازدواج‌هایی است که در سنین پایین صورت گرفته و تنها ملاک عمل پسندیدن پدر و مادر بوده است.

اصولاً آدم بزرگ «قیم» نمی‌خواهد، فرار و خودکشی بسیاری از دختران و پسران از کانون خانواده معلول همین اشتباه بزرگ اولیاست که نمونه آن همیشه در جرائد دیده می‌شود.

اگر فرضاً یک روز چشم و گوش جوانان بسته بود و قادر به تشخیص مصالح خود نبودند امروز دیگر آن طور نیست، و پیش از بلوغ همه آنها همه چیز را می‌دانند!

اساساً طرز تفکر پدران و مادران غالباً قدیمی است و موافق با روح زمان نمی‌باشد، و به همین دلیل نمی‌توانند امتیازات یک دختر و پسر جوان امروز را درک کنند.

خلاصه پدران و مادران باید خود را به کلی از این مسئله حیاتی کنار بکشند، و میدان را برای ذوق و ابتکار و فکر فرزندان خود باز گذارند.

اما پدران و مادران می‌گویند:

انسان اگر افلاطون و بوعلی سینا هم باشد در آغاز جوانی خام است، و به تعبیر صحیح‌تر باید گفت جوانان بیش از اندازه خوش‌بین و خوش‌باورند، و روی صفا و پاکی خود، زودفریب ظاهرهای آراسته و قیافه‌های حق بجانب را می‌خورند، و خبر ندارند که در پشت این ظواهر فریبنده چه دیوهای خطرناکی نهفته‌اند.

بسیارند افراد منحرفی که برای به دام انداختن پسران و دختران جوان، و به اصطلاح «صید همسر» زیباترین عبارات و دل‌انگیزترین جمله‌های عشقی و ادبی را حفظ کرده، و با نازک‌کاری‌های فوق‌العاده ماهرانه تحویل طرف می‌دهند، و خیلی زود با استفاده از فوت و فن‌های شیطنانی دقیقی که بلدند در دل آنان جا می‌کنند.

و از قدیم گفته‌اند: «اول خودش را جا کند، بعداً بین چه‌ها کند».

و پس از آن که کار از کار گذشت و راه برگشتی نبود «خلاف آن بدرآید که خلق پندارند».

جوانان هر قدر باهوش باشند. بالاخره در این راه که برای نخستین بار آن را می‌پیمایند نیاز به راهنما دارند، و باید از «رهروان این راه» بپرسند، و به اصطلاح «قطع این مرحله بی هم‌راهی خضر» نکنند. زیرا: «ظلمات است و باید از خطر گمراهی بترسند».

وانگهی مگر پدران و مادران دشمن فرزندان خود هستند که مصالح واقعی آنها را در نظر نگیرند فرزندان خود را از جان خود هم بیشتر دوست می‌دارند، و به همین دلیل جان خود را فدای آنان می‌کنند.

آنها هر قدر هم که بی اطلاع و کم سواد باشند سرد و گرم روزگار را چشیده‌اند، به مزایایی که در آینده زندگی زناشویی تأثیر دارند آشنا هستند و به تشخیص «واقعیات» از «خیالات

و اوهام» قادرند.

از همه گذشته از نظر اخلاقی هم این امر بسیار زنده است که جوان، کسی را که حق حیات و زندگی بر او دارد، و تمام قدرت و نشاط و نیروی خود را در راه وی فدا کرده در چنین موضوع حساسی که در زندگی آینده پدر و مادر نیز اثر دارد، به کلی کنار بگذارد، و به احساسات پاک آنها ابداً وقعی ننهد، و تنها چشمش به اشباع هوس‌های خودش دوخته باشد، و بدون جلب رضایت پدران و مادران دست به انتخاب بزند و تمام دیون را نسبت به آنان به دست فراموشی بسپارد. این کار با هیچ «اصل انسانی» سازگار نیست.

* * *

ولی ما معتقدیم هیچ یک از این دو نظر به طور درست واقع‌بینانه نیست.

نه پدران و مادران به تنهایی حق دارند عقیده خود را در انتخاب همسر بر جوانان تحمیل نمایند، و نه صلاح جوانان است که به تنهایی دست به این کار مهم بزنند.

بلکه راه صحیح این است که با تشریح مساعی و هم‌فکری و مشورت و تبادل نظر این مسأله حیاتی را به سامان برسانند. پدران و مادران باید به این حقیقت توجه کنند که مسأله انتخاب همسر هم‌هاش منطق و استدلال نیست، بلکه عامل اصلی این انتخاب غالباً ذوق است و مسلماً ذوق افراد - حتی دو برادر - با هم تفاوت بسیار دارد.

کمتر اتفاق می‌افتد که یک ازدواج تحمیلی پایدار بماند، و بالاخره دیر یا زود به جدایی می‌انجامد، و از همه بدتر و خطرناک‌تر این است که پدران و مادران مصالح شخصی خودشان را در انتخاب همسر برای فرزندان‌شان در نظر بگیرند. چنین افرادی بسیار گمراهند.

از طرفی «جوانان» نیز باید بدانند که غالباً شور و عشق جوانی پرده ضخیمی روی چشم انسان می‌اندازد، و در آن حال جز «خوبی» چیزی نمی‌بینند. و تمام «عیوب» را فراموش می‌کنند. این پدران و مادران دلسوز و دوستان مطلع هستند که باید با کمک‌های فکری خود آنان را در این انتخاب بزرگ یاری نمایند.

به علاوه جوانان هر قدر نیرومند باشند در طوفان‌ها و حوادث زندگی از کمک دوستان و بستگان و پدران و مادران بی‌نیاز نیستند.

اگر جوانان در این امر مهم آنان را کنار بگذارند در مشکلات آینده نمی‌توانند از پشتیبانی و حمایت آنان برخوردار گردند، و جلب اعتماد آنان مسلماً برای جوانان ضرورت دارد.

از نظر اخلاقی هم قطعاً وظیفه دارند تا آن‌جا که می‌توانند جلب نظر پدران و مادران دلسوز و با محبت خود را بنمایند، و لذا در قوانین اسلامی این تشریک مساعی به صورت جالبی پیش‌بینی شده و مخصوصاً در مورد دختران (دوشیزگان) دستور داده شده نخست رضایت آنها جلب شود و سپس موافقت اولیاء، البته موارد نادری که پدر بخواهد برای منافع شخصی خود اقدام به ازدواجی بر خلاف مصالح فرزند خود کند از این دستور اسلامی مستثنا است و همچنین مواردی که ازدواج بر وفق مصالح فرزند است ولی پدر عمداً کارشکنی

می‌کند، در هیچ یک از این موارد نظر او معتبر نیست و الزامی برای پیروی از وی وجود ندارد.

دربارهٔ عشق، عظمت و شکوه عشق، و یا جنون و بیماری عشق، سخن بسیار گفته‌اند، و شاید کمتر کلمه‌ای باشد که این همه تعبیرات مختلف و متناقض دربارهٔ آن شده باشد. بعضی از نویسندگان بزرگ گاهی آن را به قدری بالا برده‌اند که گفته‌اند:

«عشق افسر زندگی و سعادت جاودانی است».

(گوته آلمانی)

و یا به گفتهٔ «هزیه» عشق معمار عالم است.

«توماس مان» از اثر معجزه‌آسای عشق سخن گفته و معتقد است که: «عشق روح را تواناتر و انسان را زنده‌دل نگه می‌دارد». عده‌ای از فلاسفهٔ بزرگ شرق، پا را از این هم فراتر نهاده و عقیده دارند: «هر حرکت و جنبشی در جهان است ناشی از یک نوع (عشق) می‌باشد، حتی حرکات افلاک و کرات عالم بالا!»



عشق‌های آتشین

یک رهگذر خطرناک و صعب‌العبور
در مسیر زندگی جوانان

و البته اگر این کلمه را به معنای وسیع خود - یعنی هر نوع کشش و جاذبه فوق العاده - تفسیر کنیم باید گفتار آنها را تأیید کرد، چه جاذبه‌ای از جاذبه عمومی نیرومندتر و بنابراین چه عشقی از آن آتشین‌تر؟!

در برابر این همه تعبیرات و تفسیرهای جالب، عده‌ای دیگر از نویسندگان و فلاسفه، زنده‌ترین حملات و اتهامات را نثار «عشق» کرده و آن را تا سرحدّ یک بیماری نفرت‌انگیز تحقیر نموده‌اند.

یکی از نویسندگان معروف شرق گوید: «عشق مانند سل و سرطان و نقرس، بیماری مزمنی است که آدم عاقل باید از آن فرار کند!» «عشوهری‌های شامپانی عشق است!»

بعضی دیگر همچون «کوپرنیک» دانشمند معروف فلکی که خواسته است در تحقیر خود، جانب عشق را کمی نگه دارد گفته است: «عشق را اگر یک نوع جنون ندانیم لا اقلّ عصاره‌ای از مغزهای ناتوان است!»

بالاخره بعضی هم مانند «کارلایل» بی‌پروا به عشق تاخته و

معتقد است: یک ضرب المثل خارجی نیز می‌گوید: «عشق تنها یک نوع جنون نیست بلکه ترکیبی است از چند نوع جنون!».

* * *

این تفسیرهای فوق العاده ضد و نقیض را آن هم درباره کلمه‌ای که از متداول‌ترین کلمات در ادبیات و شعر، و حتی سخنان روزمره است، نباید حمل بر تناقض در قضاوت در مورد یک واقعیت معین دانست بلکه این اختلاف، در واقع، از اختلاف در زاویه دید قضاوت کنندگان سرچشمه می‌گیرد.

یعنی هر یک از این نویسندگان و دانشمندان در واقع یکی از چهره‌های عشق را که شاید در زندگی خود بیشتر با آن مواجه بوده است مورد بحث قرار داده، در این صورت باید اعتراف کرد که:

اگر منظور از عشق یک کشش و جاذبه نیرومند و خارق العاده میان دو انسان، یا به طور کلی دو موجود (اعم از انسان، حیوان، گیاه و موجود بی‌جان) در مسیر یک هدف عالی بوده باشد چه از آن بالاتر تصوّر می‌شود؟!

زیرا قدرت خلاقیت آن به قدری عجیب است که می‌تواند هر مانعی را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد و به سرعت همهٔ موانع را در مسیر تکامل پشت سر بگذارد.

تمام تحسین‌هایی که از عشق شده به خاطر همین خلاقیت و نیروی عظیم و بی‌نظیر آن است، چنان که می‌دانیم بسیاری از عالی‌ترین شاهکارهای ادبی معماری، و هنری به معنای واقعی تحت چنین جاذبه‌ای به وجود آمده است.

اما اگر منظور از عشق جاذبه و کشش نیرومندی باشد که دو انسان را به گناه، آلودگی، و سقوط در لجنزار عصیان و فحشا بکشاند هر چه در مذمت آن گفته شود کم است، زیرا لکه‌های ننگ آن، چنان پررنگ و ثابت است که به این آسانی پاک شدنی نیست!

و اگر منظور آن جاذبه دیوانه‌کننده‌ای باشد که عقل را به کلی ویران کرده، از کار می‌اندازد، و انسان بر اثر آن دست به هر کار جنون‌آمیزی می‌زند هر چه دربارهٔ تحقیر آن نیز گفته شود بجاست.

و به گفتهٔ «استاندال» نویسنده فرانسوی: «در قضایای مربوط به عشق فاصلهٔ میان پاکی و خطا فقط یک بوسه است!».

خلاصه عشق از دریچه‌های دید مختلف، چهره‌های فوق‌العاده گوناگون دارد. بنابراین هم ستایش‌های آن و هم تحقیرهای آن هر دو بجاست.

* * *

در زیر لفافهٔ شاعرانهٔ «عشق»

موضوعی که در این جا توجه به آن برای همهٔ جوانان پاکدل نهایت ضرورت را دارد این است که امروز در زیر لفافهٔ زیبا و شاعرانهٔ «عشق» چه جنایت‌ها و تبه‌کاری‌ها که نمی‌شود، و چه آلودگی‌ها که به نام عشق مقدس انجام نمی‌گردد؟!

هر آلوده دامن هوسباز و شهوترانی خود را در لباس عاشق صادق که به اصطلاح «گواش دل چاک چاک اوست» و در

دستش «جز این سند پاره پاره نیست!» جا می‌زند.

هر فریبکار دو روی دیو صفت که نظری جز اشباع شهوات سرکش حیوانی خود ندارد در زیر همین «ستار» و با استفاده از شاخ و برگ‌ها و توصیف‌های شاعرانه همین «کلمه» به مقاصد شوم شیطانی خود جامه عمل می‌پوشاند و به همین دلیل پس از آن که اهداف کثیف او صورت گرفت، ماسک از چهره واقعی او برداشته می‌شود، آنچه را گفته بود همه و همه را فراموش می‌کند، درست مانند ظرف بزرگ آبی که یک مرتبه آن را وارونه کنند قطره‌ای از آن عواطف پاک و عشق‌های آتشین و سوزان باقی نمی‌ماند، و اثری از آن قلب لبریز از محبت، و چشم‌های بیمار از بیماری عشق، و هزاران ادعای دیگر دیده نمی‌شود.

آن‌گاه معشوق فریب خورده و پشیمان می‌ماند با یک دنیا اندوه و حسرت و غم!

جوانان باید شدیداً و با دقت هر چه بیشتر مراقب این «مدعیان دروغین عشق» باشند.

این مدعیانی که سرمایه‌ای جز دروغ و فریب و خدعه ندارند و چه بسا قلب مملو از عشق سوزان خود را در آن واحد در چندین جا فرو گذاشته‌اند، و با هزار تزویر و نیرنگ همه جا خود را عاشقی صادق و یکه‌شناس! قلمداد نموده‌اند.

باید توجه داشته باشند، که از این قماش افراد در محیط امروز، بسیار زیادند، همین‌ها هستند که گاه وقاحت را به جایی می‌رسانند که مثلاً نامه واحد مملو از دروغ‌ها را کپی کرده، در آن واحد برای چند دختر می‌فرستند و در همه جا لباس «عشق مقدس» بر تن کرده تمام قامت خود را در آن فرو برده‌اند، ولی در زیر این نام هزار گونه جنایت مرتکب می‌شوند. نه تنها دختران جوان بلکه پسران نیز باید مراقب این دام‌های گوناگون که به نام «عشق پاک» بر سر راه آنها نهاده می‌شود باشند، دام‌هایی که پس از افتادن در آن غالباً رهایی وجود ندارد، و کفاره یک لحظه غفلت، و خوش‌بینی بیجا، و تسلیم الفاظ ریاکارانه توخالی شدن را گاهی در یک عمر هم نمی‌توان داد.

مخصوصاً کسانی که از نظر «محبت» کمبودی دارند و در «محرومیت» به سر برده‌اند، خیلی زود تسلیم این اظهار عشق‌ها و محبت‌ها می‌شوند، و همین محرومیت‌ها سبب می‌گردد که زود فریب بخورند و به دام افتند، اینها باید بیش از دیگران مراقب باشند.

در بحث آینده تحت عنوان «خطرات عشق» مطالب لازم دیگری را با شما در میان می‌گذاریم که مکمل این بحث است.



خطرات عشق

هوس‌های زودگذری است که نقطهٔ نهایی هدف کامجویی‌های نامشروع و بی‌قید و شرط و سپس به گوشه‌ای خزیدن و همه چیز را فراموش کردن می‌باشد، و معمولاً به جای عشق‌های پاک و مقدّس قالب زده می‌شود.

در همان عشق‌ها و علاقه‌های پاک واقعی هم خطرات بزرگی هست که هرگز نباید آنها را از نظر دور داشت:

* * *

نخستین خطر:

محبت‌های عادی تا چه رسد به علاقه‌های شدید و فوق‌العاده اثر «عیب‌پوشی» و پرده‌افکنی عجیبی دارند. یعنی اگر فی‌المثل انسان دو چشم داشته باشد یکی چشم «رضا» و دیگر چشم «نفرت» چشم دوم به هنگام عشق به کلی بسته می‌شود که حتی بدترین «عیوب» را - با توجیه و تفسیرهای عجیب و شگفت‌آوری - بهترین «حسن» معرفی می‌کند.

گفتیم «عشق» به معنای «یک کشش و جاذبه فوق‌العاده نیرومند» میان دو انسان، یا دو موجود به طور کلی، در راه رسیدن به یک هدف پاک، یکی از عالی‌ترین تجلیات روح انسانی، و از پرشکوه‌ترین شاهکارهای آفرینش است.

اگر زیربنای ازدواج دو همسر بر چنین علاقه‌ای باشد علاقه‌ای ریشه‌دار و واقعی، نه دروغین و سطحی، مسلماً چنین بنایی بسیار استوار خواهد ماند، و در حالی که «خلل‌پذیر بود و هر بنا که می‌بینی» این چنین بنایی که بنای محبت و عشق پاک است خالی از خلل می‌باشد، و چنین ازدواج‌هایی پرثمر، مفید، قابل اطمینان، و آرام‌بخش خواهد بود.

ولی این، غیر از عشق‌های دروغین و قلبی است که غالباً بی‌اندازه به ظاهر آتشین و سوزان هم هستند، و غیر از

تا آن جا که اگر کسی کمترین پند و اندرزی به این «عاشقان بیقرار» بدهد با واکنش شدیدی روبه‌رو می‌شود، کینه او را به دل می‌گیرند و چنین می‌پندارند که او انگیزه‌ای جز دشمنی، حسد، تنگ چشمی و... ندارد، لذا با او به ستیزه بر می‌خیزند. چنین کسانی که در کوران عشق شدیدی قرار گرفته‌اند معمولاً پیش خود فکر می‌کنند در پرتو این عشق درکی پیدا کرده‌اند که سایر مردم از آن محرومند و اگر مردم قضاوتی می‌کنند، و پندی می‌دهند، همه معلول بی‌اطلاعی و عدم درک صحیح، و ارزیابی‌های غلط آنان نسبت به واقعیات این زندگی است (اگر بر دیده مجنون‌نشینی - به جز نیکویی لیلی نبینی) این جاست که نصیحت به چنین عاشقی هیچ سودی ندارد، بلکه گاهی فوق‌العاده خطرناک است.

اما هنگامی که این گونه «عشق‌های آتشین» ولی بی‌پایه، با آمیزش جنسی خاموش شد یکباره پرده‌ها کنار می‌رود و چشم واقع‌بینی باز می‌شود عاشق بی‌قرار مثل این که از یک خواب عمیق و لذت‌بخش طولانی بیدار شده باشد، احساس

می‌کند از عالم خیال‌انگیزی گام در یک جهان واقعی گذارده است.

ارزش‌ها، همه جابه‌جا شده، موجودات رنگ دیگری به خود گرفته، همه چیز قیافه دلپذیر و خالی از نقص و عیب سابق را از دست داده‌اند!

در این هنگام چه بسا ندامت و افسردگی غیر قابل توصیفی سایه شوم و سنگین خود را بر روی او می‌اندازد، ظلمت و تاریکی خفقان‌آوری سراسر روح او را می‌پوشاند. و گاه فاصله میان این دو حالت به اندازه‌ای زیاد است که تمام زندگی او در میان آن دفن می‌شود، و از وحشت دست به انتحار می‌زند!

گرچه جلوگیری از این حالت و عوارض آن کار آسانی نیست، و عاشق بی‌قرار و کسانی که هم‌درس او هستند تمام اوراق را شسته‌اند «که درس عشق در دفتر نباشد» و به همین دلیل استدلال‌ات عقلی سودی به حال آنها نمی‌دهد، چه این که آنها در آن حال، منطقی غیر از منطق سایرین پیدا می‌کنند، و فاصله میان عالم آنها و عالم دیگران به قدری زیاد

می‌شود که اصولاً زبان مشترکی که با آن بتوان با دیگران تفاهم کنند میان آنها و سایرین وجود ندارد!

آنها تنها با زبان عشق سر و کار دارند و دیگران با زبان منطق و عقل و میان این دو بی اندازه فاصله است.

ولی علاقه‌مندان و دوستان چنین اشخاصی که متوجه اشتباه دوست و رفیق خود هستند باید از طرق روانی و با نهایت ظرافت و دقت، بدون این که احساسات آنها را - که جریحه‌دار ساختنش خطرناک است - جریحه‌دار سازند آهسته در آنها نفوذ کنند، و مسائل را به طور غیر مستقیم با آنها طرح نمایند.

واقعیات و اشکالات و اشتباهات آنها را غالباً به صورت «سؤال» بازگو کنند، و اجازه دهند که عاشق بی‌قرار که گرفتار اشتباه در عشق خود شده، راهی را که رفته آهسته آهسته با پای خود باز گردد، و چنین تصوّر کند که خودش واقعیات را درک کرده، و به اشتباهات خویش واقف شده و صددرصد به اراده خود باز می‌گردد نه این که دیگری به او الهام کرده است.

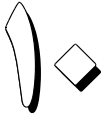
خود جوانان در حالات عادی نیز باید امکان این خطر بزرگ را به خود تلقین کنند تا در ناخودآگاه آنها بطور قاطع قرار گیرد، و از آن جا که امواج نیرومند ناخودآگاه حتی در چنان حالت بحرانی که منطق و دستگاه خود آگاه به کلی تعطیل می‌شود، از اثر نمی‌افتد، می‌تواند کمک قابل ملاحظه‌ای به چنین افراد کند و آنها را از این گونه خطرات عشق تا حدود زیادی باز رهاند.

جوانان باید به خود تلقین کنند که همیشه برای گفته دیگران (افراد فهمیده و آگاه و جهان‌دیده) ارزش قائل شوند و در این مسائل روی آن تکیه نمایند.

* * *

موافقت‌های ضمنی با چنین عاشقان بی‌قرار و شمردن نقاط قوت محبوب آنها، و اعتراف به این نکته که آنها در تشخیص خود صد در صد در اشتباه نیستند اثر عمیقی در جلب اعتماد آنها به گوینده و احترام به افکار او، و توجه به نصایح او خواهد داشت.

باید توجه داشت تحقیر و سرزنش چنین افرادی اثر بسیار نامطلوبی دارد و باید به شدت از آن احتراز جست بعلاوه از جوانمردی و انصاف هم دور است که چنین افرادی را که در چنان کوران داغ و خطرناکی افتاده‌اند ملامت و سرزنش نمود.



عشق سرکش!

«عشق» از اوّل سرکش و خونی بود...

بی‌پروا به عشق می‌تازد، و آن را یک نوع جنون، و یا «ترکیبی از چند جنون» می‌داند، از همین رهگذر است.

و الا عظمت و شکوه عشق در صورتی که به عنوان یک عامل نیرومند و خلاق در مسیر صحیح و مشروع به کار گرفته شود قابل انکار نیست.

و باز از همین رهگذر است که از قدیم «عاشقی» را با «رسوایی» قرین دانسته‌اند، و داستان‌ها از رسوایی «عاشقان دل‌خسته» در میان مردم دیروز و امروز بر سر زبان‌هاست. تا آن‌جا که شاعر شیرین‌زبان «فروغی بسطامی» می‌گوید:

رسوای عالمی شدم از شور عاشقی

ترسم خدا نکرده که رسوا کنم تو را!
بد نیست در این جا کمی به عوامل روانی این موضوع
بپردازیم و سرچشمه این حالت خاص روانی را که از لوازم
عشق است پیدا کنیم:

عشق همچون آتشی است که سراسر وجود عاشق بی‌قرار
را شعله‌ور ساخته و همه را به رنگ آتش، یعنی به رنگ خود،

«سرکشی عشق» همیشه میان نویسندگان و شعرا معروف
بوده است.

عشق - مخصوصاً اگر آتشین باشد - (و شاید غیر آتشینش
را نتوان عشق نامید) هیچ حدّ و مرزی را به رسمیت
نمی‌شناسد.

قیود اجتماعی را در هم می‌کوبد.

مسائل اخلاقی را به بازی می‌گیرد.

با مصلحت‌اندیشی و پند و اندرز ابداً سازگار نیست.

و شاید به همین سبب گفته می‌شود: «هنگامی که عشق از

یک در وارد شد عقل از در دیگر فرار می‌کند»!

حدیث «عشق» و «عقل» و تضاد این دو تازگی ندارد و غالباً
آن را در آثار ادبی دیده‌ایم.

و اگر مشاهده می‌کنیم کارلایل فیلسوف معروف انگلیسی

درمی آورد، گویا تمام نیروهای وجود او به یک نیرو تبدیل می‌گردد و آن نیروی عشق است.

و در واقع قدرت‌نمایی عشق هم به خاطر همین بسیج عمومی نیروها، و تمرکز آن در یک نقطه می‌باشد. نیروهای گوناگون عقلانی، عاطفی، و غریزی انسان که از درون وجود انسان سرچشمه می‌گیرد بسان شعبه‌های یک رودخانه عظیم است که بر حسب نیازمندی‌های سرزمین‌های مختلف در جوی‌هایی به راه می‌افتد، بدیهی است اگر تمام این شعبه‌ها را در یک مسیر، متراکم کنیم، هم بقیه زمین‌ها می‌خشکد و هم این یکی طغیان می‌کند!

روی همین جهت است که «عاشق دل سوخته» هیچ فکر و احساس دیگری جز همین احساس داغ و سوزان عشق ندارد. سخنش همیشه دربارهٔ محبوب است.

میل دارد در هر مجلس و محفلی نیز از او سخن بگویند. او با تمام ذرات وجود خود معشوق را می‌جوید و هر حادثه‌ای با کمترین مناسبتی به صورت یک تداعی معانی

نیرومند او را با معشوقش مرتبط می‌سازد.

در لابه‌لای زمزمهٔ بادها،

جریان نسیم،

حرکت آب رودخانه،

تکان خوردن برگ‌ها،

حرکت پرندگان،

آوای مرغان و رفت و آمد آدمیان،

هم او را می‌بیند، و از او سخن می‌شنود

و مرحله‌ؤ خطرناک از همین جا شروع می‌شود، زیرا در این

موقع عشق هیچ‌گونه کنترلی را نمی‌پذیرد، و وجود عاشق

مانند شهر بی‌دفاعی در برابر یک سپاه نیرومند غارت‌گر به

سرعت و به تمام معنا تسلیم می‌گردد، و زمام تمام وجود خود

را به دست عشق می‌سپارد.

دوست رشته‌ای در گردنش می‌افکند، «می‌برد هر جا که

خاطره‌خواه اوست» خواه «کعبه» باشد یا «دیر»!

در این هنگام اگر افراد دلسوزی به یاری او نشتابند و او را به مسیر صحیح و مشروعی رهبری نکنند دست به هر کاری می‌زند، زیرا همه چیز - جز وصال معشوق - برای او بی تفاوت است، بدنامی و خوش‌نامی، گناه و پاکی و... همه یکسان می‌گردد.

نه به فردا می‌اندیشد، نه به آبروی خود و دوستان و بستگان، و نه به قیود و رسوم اجتماعی و اخلاقی.

البته او در این حال بدون این که «سوء نیتی» داشته باشد، ناخودآگاه به همه چیز کشانده می‌شود و گاهی حاصل یک عمر گذشته، با تمام محصول آینده را در همین معامله از دست می‌دهد!

هنگامی که به خود آمد - و این به خود آمدن در عشق‌های آمیخته به هوس معمولاً مختصری پس از آمیزش‌های جنسی صورت می‌گیرد - طوفانی از غم و اندوه به خاطر آن چه از دست داده، و کارهایی که احیاناً از او سر زده، در وجود او پیدا می‌شود.

ندامت وحشتناکی از گذشته، مانند یک کابوس، روی فکر و قلب او سنگینی می‌کند، اما متأسفانه غالباً دیر شده است و کار از کار گذشته.

ممکن است این ندامت و بیداری در گوشه زندان پس از انجام یک جنایت روی دهد، و یا پس از گسستن پیوندهای اجتماعی و فرار از خانه و زندگی و پدر و مادر و دوستان، و خزیدن در یک گوشه انزوا و یا پس از کشیده شدن به مراکز فساد و اعتیادها و...

* * *

جوانان در برابر این خطر بزرگ که مقدمات آن بسیار ساده است و ممکن است از یک نگاه شروع شود (آری تنها یک نگاه) باید به هوش باشند، و در همان مراحل نخستین که قابل کنترل است خود را کنترل کنند و از منطقه خطر دور سازند. با انتخاب سرگرمی‌های سالم، اشتغال تمام وقت به کارهای متنوع تحصیلی، ورزشی و... فرد مورد نظر را فراموش کنند از دوستان غافل و منحرفی که به این آتش دامن می‌زنند بپرهیزند

و در عواقب این جریان بیندیشند.

آنها باید این خلائی که در گوشهٔ قلبشان برای یک عشق پاک و مقدّسی موجود است برای همسر آینده خود حفظ کنند.

و از این عشق‌های هوس‌آلودی که گاهی در قیافهٔ مقدّسی خودنمایی می‌کنند به شدت اجتناب ورزند.

دوستان آنها هم در این هنگام وظیفهٔ سنگینی به عهده دارند، وظیفهٔ بیدار کردن آنها با روش‌های دوستانه و محبت‌آمیز و عاطفی پیش از آن که حالت پذیرش اندرز از دست برود.



عشق و رؤیا

بسیاری از فرارها، جدایی‌ها و انتحارها ناشی از عدم انطباق تخیلات عاشقانه پیشین با زندگی واقعی آینده است.

همین کیفیت خاص این پدیده روحی، ایجاب می‌کند که بیشتر مورد مطالعه قرار گیرد و به خطرات آن کاملاً اهمیت داده شود، اینک به دنبال بحث گذشته درباره خطرات عشق، خطرات دیگر را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

* * *

عشق و خیال!

هیچ چیز مانند عشق خیال‌انگیز نیست. رابطه میان این دو موضوع از دورترین ازمنه تاریخ شناخته شده است.

گرفتاران این «کمند» دائماً در یک عالم رؤیایی به سر می‌برند که همه چیز آن با این جهان فرق دارد. مقیاس‌های آن غیر از مقیاس‌های این جهان و نمودها و پدیده‌های آن طوری است که به گفته خودشان «دیدنی» است نه «گفتنی» و به هر حال، الفاظ و کلماتی که برای این زندگی معمولی ساخته شده قادر بر توصیف زندگی عاشقان نیست!

هر جوانی در معرض این خطر قرار دارد که روزی گرفتار عشق آتشین نامقدس و بی‌سرانجامی گردد، و بدون این که خودش بخواهد همه چیز حتی هستی خود، و شاید بعضی از بستگان دور و نزدیک خود را، بر سر این کار نهد! بنابراین باید همه جوان‌ها - و پدران و مادران - را از این خطر آگاه ساخت تا بهنگامی که پیشگیری امکان دارد اقدام به پیشگیری کنند.

«عشق» بر خلاف سایر نهال‌ها خیلی زود بزرگ و بارور می‌گردد و دقیقه‌ها در آن کار سال‌ها را انجام می‌دهد، و همان طور که گفتیم گاهی با یک نگاه، در افرادی که استعداد خاصی برای این موضوع دارند، بذری به صورت درخت تنومندی درمی‌آید،

آری فقط در یک لحظه و با یک نگاه.

این همه خیال‌پردازی «شاعران غزل‌سرا» و ریزه‌کاری‌های جالب اشعار آن غالباً مدیون همین تخیلات عشق‌های حقیقی یا مجازی آنهاست.

به این دلیل عاشقان دل‌خسته هنگامی که در این عالم رؤیایی فرو می‌روند پیش خود فکر می‌کنند اگر روزی به وصال محبوب برسند چه خواهد شد؟ و چه حوادثی روی خواهد داد؟!

لابد زمین‌ها و آسمان‌ها و کهکشان‌ها رنگ دیگری به خود خواهند گرفت!

یک جهان سرور و شادی، یک عالم شور و نشاط و یک دنیا لذت غیر قابل توصیف ناگهان آشکار می‌شود.

اما غالباً هنگامی که به وصال می‌رسند و کمتر از آن رؤیاهای شیرین اثری می‌بینند، همه چیز در حدّ عادی یا کمی بالاتر از حدّ واقعی است، به واقعیت‌هایی دست می‌یابند که اگر چه در حدّ خود قابل ملاحظه‌اند، اما در برابر آن همه رؤیاهای صفر هستند، راستی صفر!

در این موقع وحشتی سر تا پای آنها را فرا می‌گیرد. سردی غم‌انگیزی - به جای آتش سوزان عشق پیشین - قلب آنها را فشار می‌دهد. خود را در این معامله فردی ورشکست شده می‌بینند. گاهی فکر می‌کنند اغفال شده‌اند. و یا فکر می‌کنند ارواح مرموزی مستقیماً - یا به کمک اغیار و رقیبان و حسودان - به دشمنی با آنها برخاسته‌اند. چیزی که تصورش آن همه دل‌انگیز بود پس چرا وجود حقیقیش این چنین کم روح و کم‌رنگ و سرد است؟! درست حال کسی را پیدا می‌کند که روزی تابلوهای نقاشی دورنمای فوق‌العاده دل‌انگیز و زیبایی را ببیند و سعی کند با هزار زحمت خود را به آن نزدیک کند، اما همین که به آن نزدیک شد جز یک مشت خطوط ساده و رنگ‌های معمولی چیزی نمی‌بیند.

این جاست که عکس‌العمل‌های شدیدی از خود نشان می‌دهند که درجه‌شدت آن متناسب با فاصله آن رؤیا با این واقعیت است: فرار از این زندگی، جدایی و یا انتحار؟! و یا عکس‌العمل‌های حاد دیگر.

عشق و توقع

عاشقان دل سوخته معمولاً گذشت‌های بی‌حسابی در راه محبوب خود می‌کنند و یا اگر گذشتی آن‌چنان نکرده باشند، لااقل آمادگی هر گونه گذشت را داشته‌اند.

به همین دلیل هنگامی که آتش عشق فرو نشست جای خود را به انتظارات و توقع‌های عجیب و غریبی خواهد داد، و چون این انتظارات هرگز برآورده نمی‌شود شروع به ناراحتی می‌کنند و شکوه و شکایت را سر می‌دهند و همان است که زندگی آینده‌آنان را حتی اگر به یکدیگر هم برسند مبدل به جهنم سوزانی خواهد کرد.

* عشق و انتقام

یکی دیگر از خطرات بزرگ عشق، بیدار شدن حس انتقام شدید و خطرناک به هنگام یأس از وصال و نرسیدن به مقصود است.

تاریخ معاصر و گذشته پر است از صحنه‌های خونین

قتل‌های فجیعی که به دست عاشقان بی‌قرار اتفاق افتاده، و مقتول هم کسی جز محبوب دیروز نبوده است.

از نظر روانی نکته‌ آن روشن است:

این عشق سرکش با آن قدرت عظیم خود تا زمانی که امید ضعیفی برای رسیدن به مقصود وجود دارد او را به پرستش محبوب وا می‌دارد، اما همین که یأس کامل سر تا پای او را فرا گرفت، چون این نیروی عظیم ممکن نیست یک مرتبه خاموش شود فوراً تغییر شکل داده به یک نیروی ضربتی شدید (درست مانند تویی که به شدت به مانعی برخورد کند و به عقب برگردد) تبدیل می‌شود، و همان طوری که در صورت امید وصال، همه چیز را در راه رسیدن به محبوب کوچک و قابل تحمل می‌دید، در هنگام یأس نیز از هیچ چیز در راه انتقام از او پروا ندارد، و غالباً تا عکس العمل نشان ندهد آرام نمی‌گیرد، و اگر چنین قدرتی در خود احساس نکند ممکن است واکنش را با انتحار و خودکشی نشان دهد و این نیز

نمونه‌های فراوانی دارد، و به این ترتیب یا از محبوب، و یا از خودش انتقام می‌گیرد.
اینها گوشه‌ای از خطرات عشق‌های آتشین و هوس‌آلود و بی‌سرانجام است.



ازدواج‌های تجارتي

جهیزیۀ زیاد، آب و ملک و خانه و مستغلات پشت قبالة، بول‌های هنگفت دیگری که گاهی به نام شیربها (در حالی که از نظر قوانین اسلامی اصولاً شیربها معنا ندارد) و یا عناوین دیگر گرفته می‌شود، در ازدواج‌های تجارتي معمولاً دو نوع ثروت و سرمایه مورد مبادله قرار می‌گیرد.

۱- ثروت مرئی.

۲- ثروت نامرئی.

منظور از ثروت مرئی محاسبه دقیق ثروت مرد یا زن، و کسان و بستگان نزدیک از قبیل پدر و مادر و برادر و خلاصه همه کسانی که اگر عمرشان را به عروس و داماد بخشیدند، و به رحمت ایزدی پیوستند همه یا قسمتی از ثروت آنها به عروس یا داماد می‌رسد!

در ازدواج‌های تجارتي همه این ثروت‌ها به دقت بررسی و موازنه می‌شود، و صد البته که پس از انجام این «معامله» عروس و داماد، هر کدام در کمین اموال پدر و مادر و برادر دیگری نشسته و برای مرگ آنها عملاً روزشماری می‌کنند.

سخن از ازدواج یعنی سخت‌ترین و پرپیچ و خم‌ترین مرحله زندگی جوانان امروز بود، و به دنبال آن سخن به مسأله عشق و خطرات آن کشیده شد، اکنون به سراغ دنباله بحث مهم سابق برگردیم:

اگر تعجب نکنید ازدواج هم برای خودش انواع و اقسامی دارد:

ازدواج‌های تجارتي.

ازدواج‌های هوسی.

ازدواج‌های کاغذی.

و انواع دیگری از ازدواج‌ها...

هر یک از این ازدواج‌ها مشخصاتی دارد که روی آن به آسانی می‌توان ازدواج را بدون کم و کاست تشخیص داد.

از علائم ازدواج‌های تجارتي وجود مهریه‌های سنگین

اما ثروت نامرئی، زمینه‌های اجتماعی و مقامات مختلف کسان و بستگان دور و نزدیک طرفین است که از وجود آنها به عنوان یک پارتی نیرومند برای بالا رفتن از نردبان ترقی در اجتماع استفاده می‌شود!

ارزش این ثروت‌های نامرئی که گاهی به صورت پاس دادن پست‌ها و شغلها به کسان و بستگان یک فامیل در می‌آید احیاناً به مراتب از ثروت‌های مرئی بیشتر است، و با این تفاوت که عروس و داماد در این جا پس از انجام معامله شب و روز دعا به جان فامیل‌های یکدیگر می‌کنند تا خداوند آنها را از گزند حوادث محفوظ دارد و به سلامت باشند و در موقع لزوم بتوانند از توصیه و حمایت آنها برخوردار گردند و نردبان ترقی را تا آخرین پله بالا روند.

شاید احتیاج به تذکر نداشته باشد که در این نوع ازدواج صفات انسانی طرفین، پایه معلومات، و مانند اینها مطرح نیست بلکه تمام بحث‌ها بر محور دارایی و سرمایه‌های مرئی و نامرئی طرفین (مخصوصاً زن) دور می‌زند.

در ازدواج‌های تجارتي شخصیت زن تا سر حد یک متاع عادی سقوط می‌کند و همچون کالا با پول معامله می‌شود. این نوع ازدواج در اجتماع امروز ما، با نهایت تأسف، بسیار فراوان است، و بسیاری از پدران و مادران و جمعی از جوانان از علاقه‌مندان وفادار و پر و پا قرص آن هستند.

عیب بزرگ این نوع ازدواج‌ها یکی دو تا نیست، سر تا پا عیب است، و بدبختی، و ناراحتی، عامل بقای این ازدواج‌ها همان چیزی است که علت حدوث آن بوده و اگر مرد یا زن خود را از دیگری بی نیاز دید، یا تصاحب اموال مورد نظر صورت گرفت، فوراً وضع آنها به هم می‌خورد، و بسیار دیده شده که این گونه مردان، همسر خود را همچون میوه‌ای که آن را بکنند و تفاله آن را به دور اندازند، از خود جدا می‌کنند.

علاقه و عشق مقدّس که ضامن بقای پیوند زناشویی است هرگز در میان آنها مفهومی ندارد و طرفین به یکدیگر به همان صورت نگاه می‌کنند که به یک اتومبیل گران‌قیمت و یا یک آپارتمان لوکس!

را نشانه شومی ازدواج گرفته‌اند و مخصوصاً فرزندان خود را با مهرهای سبک به افرادی که ثروت مادیشان کم ولی از ثروت معنوی غنی بودند می‌دادند تا سرمشقی برای همگان باشد.

پیغمبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

«کسی که با زنی «تنها» به خاطر زیبایی‌اش ازدواج کند به منظور خود نمی‌رسد و کسی که با زنی تنها به خاطر ثروتش ازدواج کند خدا او را به حال خود وامی‌گذارد (و لطفش را از او قطع می‌کند) بکوشید با زنان با ایمان و پاک ازدواج نمایید»^۱.

۱. وسائل الشیعه، جلد ۳، صفحه ۶.

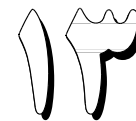
توقعات زنانی که به این صورت به خانه بخت می‌روند فوق‌العاده زیاد است، به مقدار ثروت و مکت و امکانات کسان و بستگان و جهیزیه و اموال دیگرشان.

و این چنین توقع دامنهداری دشمن بزرگ بقای پیوند زناشویی است.

شیوع این نوع ازدواج سبب شده که بسیاری از جوانان برای جلب توجه دختران و یا خانواده آنها، خود را به دروغ و تزویر صاحب‌الف و الوف، و اتومبیل‌های لوکس و خانه و آپارتمان و... معرفی کنند و پس از اتمام ازدواج ثابت شود که در هفت آسمان یک ستاره هم ندارند و آن وقت آغاز دعوا و کشمکش «خودکشی» و «دیگرکشی» است.

در دستورات مذهبی ما، به این مسأله اهمیت خاصی داده شده است و مردم مسلمان به شدت از این نوع ازدواج‌های نابسامان منع شده‌اند.

پیشوایان بزرگ ما کسانی را که به خاطر مال و ثروت طرف ازدواج می‌کنند ملامت کرده‌اند، همچنین مهریه‌های سنگین



ازدواج‌های هوسی

«هوس» یکی از مهمترین، و در عین حال خطرناک‌ترین پایه‌های ازدواج است.

«هوس» را نباید با لذت‌های مشروع جنسی که انگیزه فطری ازدواج است اشتباه کرد شک نیست که اکثریت قریب باتفاق جوانان در ازدواج «لذت جنسی» می‌جویند و به حکم فطرت و آفرینش که چنان غریزه نیرومندی در آنها آفریده، چنان حقی را هم دارند.

اما هوس چیزی بالاتر از این است.

«هوس» یک سلسله خیالات خام و محاسبات غلط و غیر عاقلانه است که با نوسانات بی رویه و کامجویی‌های شیطنت‌آمیز و حیوانی آمیخته است.

تکیه‌گاه هوس ارزش‌های زودگذر و ناپایدار و احیاناً کودکانه یا احمقانه است.

ازدواج‌هایی که بر اساس هوس چیده می‌شود غالباً به جدایی می‌انجامد، زیرا ضامن بقای آن گاهی چیزهایی است به ناپایداری یک حباب روی آب، یا یک برق آسمان!

ازدواج‌های هوسی نشانه‌های فراوانی دارد:

مجلات هوسی پر است از این ازدواج‌های هوسی.

الگوی این ازدواج‌ها گاهی فیلم‌های سینما، و گاهی ازدواج‌ها و طلاق‌های خواننده‌ها و هنرپیشه‌ها می‌باشد.

غافل از این که این «کاسب‌کارها»! برای سر و سامان دادن به کسب و کار خود، و آجر نشدن نانشان، باید هر چند روز، کار تازه‌ای انجام دهند که اسم آنها در زبان‌ها بیفتد، و به همین جهت مجبورند یک روز ازدواج و روز دیگر طلاق بگیرند، تا عکس و تفصیلات این جدایی، و آن اتصال زینت‌بخش صفحات جراید بازاری گردد و موج تازه و رونق جدیدی به کسب و کارشان بیفتد.

این را نیز می‌دانیم که صحنه‌ها و چهره‌های سینمایی جز یک مشت صحنه‌های ساختگی، و چهره‌های گریم کرده چیزی

نیست، و در آن سوی چهره‌ها چهره‌های دیگری وجود دارد. اما هوسبازان بی‌مطالعه همه اینها را جدی گرفته، و شالوده زندگی خود را روی این «سراب‌ها» و «حباب‌ها» می‌نهند و به دنبال آن هزار گونه ناراحتی خود و ناراحت کردن دیگران، هزار گونه دربه‌دري خود و دربه‌در کردن دیگران به کفاره این هوس‌های زودگذر فراهم می‌سازند.

نمونه دیگری از این ازدواج‌های هوسی آن است که به خاطر فلان ژست و ادا در کنار دریا، و مثلاً ابراز احساس بموقع در هنگام مشاهده فلان مسابقه ورزشی و مانند آن صورت می‌گیرد.

* * *

ازدواج با فوتبال!

اخیراً خبر جالب و در عین حال تأسف‌آوری در جراید به چشم می‌خورد:

زنی از دست همسرش به دادگاه شکایت کرده که شوهرم

ولی این خانم که اکنون از همسرش یک بچه دارد نمی‌داند که اصلاً همسرش او را به خاطر فوتبال گرفته است! چه این که خودش اعتراف می‌کند به تماشای یک مسابقه فوتبال رفته بودم، و به هنگامی که برای بازیکنان یک تیم ابراز احساسات می‌کردم این جوان هم برای همان‌ها ابراز احساسات داشت و از همان‌جا با او آشنا شدم، و پایه ازدواج ما به این ترتیب ریخته شد، گویا قدر مشترک روحی آنها همین ابراز احساسات به فلان دسته بازیکنان بوده است! می‌دانید شوهر او در برابر این شکایت چه گفت؟ گفت: من این طورم که می‌بینی می‌خواهی بمان و تحمل کن، نمی‌خواهی راحت را بگیر و برو!

ازدواج‌های کاغذی!

دیگر از نمونه‌های ازدواج‌های هوسی ازدواج‌هایی است که از صفحات مجلات و جراید هوسی شروع می‌شود. مثلاً فلان آقا در مجله در صفحه مخصوص آگهی‌های ازدواج می‌خواند:

شیفته مسابقات فوتبال است و تا سرحدّ عشق به آن مهر می‌ورزد، هر مسابقه در هر کجا تشکیل شود نخستین مشتری پروپا قرص آن، اوست، فرضاً این توفیق نصیب او نشود که مسابقه فوتبال را در محل تشکیل مسابقه ببیند باید به هر قیمتی هست پای تلویزیون بنشیند و یا به صدای گوینده رادیو گوش کند.

مخصوصاً به هنگام تماشای مسابقات روی شیشه تلویزیون همه چیز حتی شام و خواب و زن و فرزند خود را فراموش می‌کند او میل دارد تمام سخن از فوتبال در میان باشد، و نه چیز دیگر.

با این که خودش پا به توپ نمی‌زند قسمت زیادی از پول‌های خود را روی شرط‌بندی فوتبال از دست می‌دهد گاهی هم مقروض می‌شود! ای کاش این عاشق فوتبال با خود «فوتبال» ازدواج می‌کرد نه با من.

من از این زندگی خسته شده‌ام و دارم خفه می‌شوم.

«دوشیزه‌ای هستم ۲۹ ساله! قد... سانتیمتر، دور کمر... سانتی متر... دور سینه... سانتی متر، دور ران‌ها... سانتی متر، درآمد... تومان در ماه، علاقه‌مند به موسیقی و رقص و دانس و گردش و تفریح و پیک‌نیک! خواهان ازدواج با مردی سبزه و گندم‌گون که طول قامتش... سانتی متر و دور کمرش... سانتی متر و خوش تیپ و خوش‌آهنگ و خوش برخورد و خوش رو و خوش حرف باشد، درآمد مطرح نیست، هر چه آید خوش آید!...»

این آگهی آبدار توجه او را به خود جلب می‌کند و چون هم خود را واجد شرایط می‌بیند و هم طرف را، از طریق دفتر همان مجله - با حفظ حق دلالی - با او تماس می‌گیرد و طرح این ازدواج میمون با وساطت همان مجله صورت می‌گیرد.

ولی همین که آنها از آسیاب فرو ریخت! و کمی به خود آمدند در فکر فرو می‌روند که مگر می‌خواستند تیر آهن و الوار خریداری کنند که تنها با طول و عرض و قامت و کمر و رقص و لباس قناعت کردند و صفات انسانی که ضامن اصلی وفاداری و

بقای ازدواج است همه را فراموش نمودند.

ولی چون هیچ یک از این صفات در متن عقد شرط نشده و نه جزء شرایط خارج عقد بوده و فقدان آنها لطمه‌ای به صحت ازدواج نمی‌زند ناچار با اندازه‌گیری دقیق طول قامت و دور کمر و ران‌ها و کم و زیاد بودن - ولو به اندازه یک سانتیمتر! - دستاویز مناسبی برای جدایی پیدا می‌کنند و سند این ازدواج کاغذی را از هم پاره کرده، دور می‌ریزند و تا مدّت‌ها در زیر بار عواقب و گرفتاری‌ها و بدهکاری‌های آن خواهند بود.

* * *

بعضی از ازدواج‌ها مخلوطی است از «هوس» و «تجارت» و طبعاً جامع عیوب و بدبختی‌های هر دو است، و از آن بالاتر ازدواج‌های سیاسی است، و چه بهتر که سر بی‌درد خود را به درد نیاوریم و سر بسته بگذاریم و بگذریم.

پیشوایان بزرگ ما بیش از هر چیز روی مزایای روحی و فکری و اخلاقی دو همسر تکیه کرده‌اند، به همین دلیل توجه

به تربیت خانوادگی، اصالت، روح فداکاری، محبت و صمیمیت پاکدامنی و نجابت، ایمان و تقوا را از هر چیز لازم‌تر شمرده‌اند.

روزی پیامبر گرامی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما به یاران خود فرمود: «از گیاهان خوش آب و رنگی که در نقاط متعفن و آلوده می‌روید بپرهیزید!»

یاران عرض کردند: منظور شما از چنین گیاهان چیست؟
فرمود: منظورم زنان خوش آب و رنگی است که در محیط‌های ناپاک و خانواده‌های آلوده پرورش یافته‌اند (و فاقد امتیازات اخلاقی هستند).

بخش دوم

انحرافات جنسی



جوانان و انحرافات جنسی

فریادهای دردآلودی که از هر سو بلند است!

پایان عمر خویش دست به گریبان می‌باشند!

* * *

نامه‌های فراوانی که تا کنون از عده‌ای از قربانیان این راه به دست ما رسیده می‌تواند پرده از گوشه‌ای از این راز وحشتناک بردارد، و ما را در جریان این موضوع حساس و پر خطر بگذارد.

این «نامه‌ها» شامل اسرار ناگفتنی، وقایع دردناک و بهت‌آور است، و نویسندگان آنها همه، استمداد کرده و راه چاره خواسته‌اند.

حقیقت این است که ما هم تا این اندازه از توسعه و اهمیت این خطر آگاه نبودیم، ولی با اطلاعاتی که به دست ما رسیده چاره‌ای جز این نداریم تا آن‌جا که از ما ساخته است و در قدرت داریم در راه بیدار ساختن جوانان و آگاه نمودن آنها به نقاط اصلی خطر از هیچ کوششی فروگذار نکنیم و از خدای بزرگ می‌خواهیم که به ما و آنها در این راه کمک فرماید.

می‌دانیم جوانی دوران «بحران» غرائز مخصوصاً «غریزه جنسی» است.

این غریزه اگر به صورت صحیحی رهبری نگردد خرد کننده‌ترین ضربت را بر پایه خوشبختی و سعادت جوانان خواهد زد، و سرنوشت آنها را به کلی دگرگون خواهد ساخت. نیروهای خلاق آنها، همچون غنچه‌های ناشکفته پریز شده نابود خواهند شد، و «نبوغ» و «ابتکار» آنان که ممکن است سرچشمه افتخارات فراوانی برای خودشان یا اجتماع گردد مسلماً به هدر خواهد رفت.

تعداد قربانیان این راه در میان جوانان کم نیستند و تعداد کسانی که پس از بیداری از خواب گران خود، دردناک‌ترین تأسف و ندامت را بر روح خود احساس می‌کنند نیز فراوانند. و بسیاریند کسانی که با آثار شوم این عدم رهبری صحیح تا

نخست اجازه بدهید گوشه‌ای از این نامه‌ها را که می‌توان آن را درج نمود «عیناً» در اختیار شما بگذاریم:

✽ نامهٔ اوّل

«... چون شما در نوشته‌های خود یادآور شده‌اید که: جوانان مشکلات خود را در موضوعات مختلف تشریح کنند به فرستادن این نامه مبادرت ورزیدم:

... مشکلی که من از آن رنج می‌برم و نزدیک است مرا هلاک کند راجع به امور جنسی و تمایلاتی است که ذیلاً برایتان تشریح می‌کنم.

جوانی هستم ۲۳ ساله و محصل، از روزی که پا به دایرهٔ بلوغ گذاشتم بر اثر نداشتن تربیت صحیح و عدم مراقبت و بی‌اطلاعی به «یک نوع انحراف جنسی» مبتلا شده‌ام و «بدبختانه» هفت سال آن را ادامه داده‌ام!

اکنون به این بلای خانمانسوز مبتلا هستم و هر چه در ترک آن کوشیده‌ام نتیجه‌ای نگرفته‌ام، ضررهای آن را علاوه بر این که در کتاب‌های فارسی مطالعه نموده‌ام در بدن خود نیز

مشاهده می‌کنم: چشمم ضعیف شده، ضعف اعصاب، کم‌خونی، لرزش بدن، لاغری و پژمردگی مرا بیچاره کرده است! استعداد کافی داشتم و تحصیل می‌کردم، اما اکنون استعداد کم شده، و مطالب را درست درک نمی‌کنم اما با فشار و سختی به تحصیل ادامه می‌دهم...

وقتی قلم به دست می‌گیرم قدرت نوشتن ندارم، ناچار قلم را بر زمین می‌گذارم تا وقتی کمی دستم قدرت پیدا می‌کند دوباره می‌نویسم!

ایمان ضعیفی در من وجود دارد، و با وجدانم دست به دست هم داده مرا سرزنش می‌کنند.

ناچار در گوشه‌ای می‌نشینم و تا می‌توانم گریه می‌کنم که چشمانم سرخ می‌شود، خلاصه بیچاره و بدبختم و دادرس و فریادری ندارم!!...

شاید مایل باشید بدانید چرا با این که ضررهای آن را مشاهده می‌کنم آن را ترک نمی‌نمایم؟

در جواب خواهم گفت امروز ترک این کار (تقریباً) از نظر

من محال است. هنگام تحریک شدن، اراده از من سلب می‌شود بعد که به خود می‌آیم کارم گریه است!...

گاهی به خدا التماس می‌کنم و به درگاه امامان علیهم‌السلام متوسل می‌شوم... اما هر چه التماس می‌کنم کمتر نتیجه می‌گیرم.

گاهی با خود فکر می‌کنم مگر خدا و ائمه اطهار به افراد ناپاکی چون من توجه ندارند؟!... ما درماندگانی، که حتی به نزدیک‌ترین خویشان نمی‌توانیم درد دل خود را بگوییم دامن چه کسی را باید بگیریم؟

کاسه صبرم لبریز، و جانم به لب رسیده، به من رحم کنید و راه نجاتی به من معرفی نمایید اگر دستور طبی در نظر دارید به من اطلاع دهید. و مسلم بدانید (و می‌دانید) احتیاج به قدردانی امثال من ندارید اجتماع باید از شما قدردانی کند و پاداش شما با خدای بزرگ است.

* * *

* نامه دیگر

«... شما را به خاطر جهاد مقدسی که برای هدایت جوانان آغاز کرده‌اید می‌ستایم... چه برای من واضح است که ایده شما بر خلاف عده زیادی از نویسندگان مطبوعات (اگر بشود به آنها نویسنده گفت) خوشبختی جوانان است.

باری جوانی هشتم ۱۷ ساله و محصل سال چهارم دبیرستان که در تمام دوران ابتدایی شاگرد ممتاز بوده‌ام، ولی به عللی که خودتان خیلی خوب می‌دانید به محض رسیدن به دوران پرآشوب بلوغ به یک دام افتادم.

البته این منحصر به من نیست عده‌ای از همسالان من نیز به این دام افتاده‌اند.

در کلاس اول دبیرستان مبتلا به «یک نوع انحراف» شدم در عرض این چهار سال مقدار فراوانی از قوای فکری خود را از دست داده‌ام. ده‌ها بار توبه کردم. ولی روز به روز ضعف نفس من زیادتر شده.

اکنون به طوری که خودم حس می‌کنم قسمت‌های عمده

بدن من یعنی قلب و اعصابم دچار خلل شده، و بدتر از همه اراده‌ام را نیز به مقدار زیادی از دست داده‌ام، دائماً احساس حقارت می‌کنم، خیلی کم حرف می‌زنم، ورزش نمی‌توانم بکنم و حتی به میهمانی‌های خانوادگی نیز نمی‌روم!...

به خوبی می‌دانم که آینده خوبی نخواهم داشت... این قدر بی اراده شده‌ام که ترک این «عمل خطرناک» برایم کاری مشکل شده است...

علت چیست؟

علت این است که عکس‌های زنان برهنه در دست همسالانم زیاد دیده می‌شود.

فیلم‌های منحرف‌کننده و سکسی تنها سرگرمی ماست و کتاب‌های مزخرف با نازل‌ترین قیمت در دسترس ما قرار دارد. مرا راهنمایی کنید. به من بگویید چطور می‌توانم از این درد «کشنده» خلاص شوم؟!...».

* * *

* نامهٔ سَوم

«... آیا از وضع جوانان و درد دل‌های ما آگاهی دارید؟...»

آیا می‌دانید عده‌ای از جوانان دست به جنایت بزرگی می‌زنند و گرفتار انحرافات هستند؟...

چندی پیش در خیابان ثریای «یزد» می‌گذشتم ناگهان چشمم به جوانی افتاد که سن او در حدود ۲۵ سال بود، بدنی بی‌حس و چشمانی نابینا داشت در حالی که دست او در دست براد کوچکش بود، از خیابان می‌گذشت.

من از چرخ پیاده شدم و از برادرش که با هم آشنا بودیم پرسیدیم این کیست؟ گفت این برادرم است، مات و مبهوت انگشت بر دهان گذاشتم...

گفتم چرا برادرت به این روز افتاده؟ گفت تا ۲۰ سالگی هیچ عیبی نداشت، ولی بر اثر اعتیاد به «یک نوع انحراف جنسی» چند سال است که چشمش نابینا شده...

بدبختانه باز دست‌بردار نیست... تقاضا می‌کنم هر چه زودتر زیان‌های این جنایت و راه علاج آن را برای ما «جوانان»

تشریح کنید، چه کنیم که ما هم آلوده این کارها نشویم؟...».

* * *

این بود قسمتی از نامه‌هایی که از شهرستان‌های مختلف به دست ما رسیده و غالباً به عین عبارت (با حذف نام نویسندگان و عباراتی که قابل درج نبود) در بالا آوردیم.

این نامه‌ها و مانند آنها «تابلوی زنده و گویایی» از وضع جوانان ما و آینده آنهاست، البته انکار نمی‌توان کرد که افراد پاک و غیر آلوده به هیچ نوع انحراف اخلاقی، در میان جوانان فراوانند ولی تعداد قربانیان هم بسیار زیاد است.

اگر دست روی دست گذارده و تماشاگر این صحنه‌ها باشیم، هم این افراد پاک در معرض خطر آلودگی قرار خواهند گرفت، و هم افرادی که آلوده شده‌اند به کلی از دست خواهند رفت و یا همچون قربانیان دیگر، افرادی ناتوان، قابل ترحم، شکست خورده، بینوا و احياناً جنایتکار خواهند شد.

ولی ما امیدواریم با طرقي که ارائه خواهیم داد حتی آلوده‌ترین افراد (اگر بخواهند) نجات پیدا کنند، و افراد پاک با

توجه و مراقبت بیشتری به این مسائل نگریسته و راه پیشگیری از هرگونه انحراف جنسی را دریابند.

قلب ما از شنیدن ناله این قربانیان به شدت می‌لرزد، و نیش قلم‌های آنها که به طرز تضرع آمیزی استمداد می‌کند روح هر انسانی را می‌خراشد و جریحه‌دار می‌سازد.

بدبختانه «مسأله جنسی جوانان» در زمانی که بر اثر بدآموزی‌های فراوانی که به وسیله پاره‌ای از مطبوعات بازاری و فیلم‌های سکسی، و پخش عکس‌های شهوت‌انگیز، و اعمال سوداگران دیگری از این قماش، وارد مرحله بسیار خطرناکی شده است، و سوء استفاده از آزادی نیز مزید بر این علت گشته است، و اگر جهاد پی‌گیری برای نجات جوانان نشود آینده شوم و مرگباری در پیش خواهد بود.

گرچه تصوّر می‌کنیم مشاهده وضع قربانیان این راه، که نمونه‌های آن در بالا ذکر شد (گرچه هنوز نمی‌توان اسم آنها را قربانی گذاشت) و نمونه‌های دیگر که کم و بیش خود شما خوانندگان عزیز دیده‌اید، به تنهایی معلّم گویایی است که

بسیار چیزها می‌تواند به همه بیاموزد.

اما اهمیت موضوع ایجاب می‌کند که آنچه گفتنی است در این زمینه گفته شود و از پرتگاه‌هایی که از این رهگذر در مسیر زندگی جوانان قرار دارد همگان آگاه شوند، و راه نجات «در دام افتادگان» نیز تشریح گردد.

ما همه شما و دوستان را به مطالعه دقیق این سلسله بحث‌ها دعوت می‌کنیم، و به شما اطمینان می‌دهیم که اگر دل خود را در اختیار ما بگذارید و آنچه ما در اختیار شما می‌گذاریم، مو به مو اجرا کنید از هر گونه خطری رهایی خواهید یافت.



عواقب مرگبار انحرافات جنسی

یکی از مهمترین مسائلی که جوانان با آن روبه‌رو هستند، و راه پیشگیری افراد غیر آلوده، و درمان آلوده‌ها!

مثلاً در یکی از مجلاتی که به نام «زنان» انتشار می‌یابد اخیراً خبر به اصطلاح تکان دهنده‌ای که به قول نویسنده مجله سراسر اروپا را در بهت و حیرت فرو برده بود (و شاید دامنه آن نیز به زودی به کرات دیگر کشیده شود!) درج شده بود و آن این که اخیراً زنی در یکی از جراید اعلان کرده است که برای شوهرش معشوقه پیدا می‌کند!!...

آنها مثال این خبر را که به احتمال قوی ساخته و پرداخته خود یا همکارانشان است به عنوان یک وسیله مؤثر تبلیغاتی برای بالا بردن تیراژ مجله خود انتخاب می‌کنند، حال نشر این گونه اخبار آن هم با آن آب و تاب، چه اثری جز ننگ و فساد می‌تواند برای اجتماع داشته باشد، اصلاً برای آنها مطرح نیست.

بدبختی منحصر به اینها نیست، حتی بعضی از به اصطلاح جامعه‌شناسان و روانشناسان و پزشکان هم از این «موج جنسی»! بر کنار نمانده و کوشش دارند آن را طبیعی و بی‌ضرر جلوه دهند.

در بحث گذشته با ذکر چند نمونه زنده دیدیم که چگونه انحرافات جنسی و اعتیاد به پاره‌ای از آنها می‌تواند جوانان را به صورت موجودی زبون، ناتوان، مأیوس عقب مانده، و بیمار درآورد، و تا سرحدّ «جنون» و «مرگ» پیش ببرد.

بدبختانه در عصر ما که بعضی آن را «عصر مسائل سکسی» نام نهاده‌اند، بسیاری از نویسندگان بی‌هدف سعی دارند انحرافات جنسی جوانان را کوچک و کم اهمیت جلوه دهند، و گاهی برای خوشایند بعضی از منحرفان آن را یک ضرورت زندگی و از لوازم دوران جوانی معرفی نمایند!!

دسته‌ای هم که می‌دانیم و می‌دانید دامن زدن به این مسأله را وسیله «کاسبی نامشروع» خود ساخته، و برای پیدا کردن سوزده‌های داغ جنسی و تهیه عکس‌های تحریک‌آمیز، زمین و زمان را زیر پا گذارده، و از هیچ دروغی هم پروا ندارند!

عده‌ای هم که معتقد به عواقب شوم و دردناک این بی‌بندوباری هستند در طرح این مسائل که به منظور پیشگیری صورت می‌گیرد طوری مسأله را طرح می‌کنند که نه تنها کمکی به حل مشکل و درمان مبتلایان نمی‌کند بلکه راه‌هایی را هم که بلد نبودند به منحرفین می‌آموزد و انحرافی بر انحراف آنان می‌افزاید!

مجموع این عوامل است که مسأله انحراف جنسی را در میان جوانان به صورت فوق‌العاده پیچیده و وحشتناکی درآورده که ریشه‌کن نمودن آن به این آسانی ممکن نیست و نیاز به صرف وقت و بودجه و طرح‌های دقیق فراوانی دارد.

* * *

زیان‌های استمنا

در هر حال جوانان باید با سرپنجه عقل و فکر خودشان، این پرده‌های جهل و جنایت را که بر وی حساسترین حقایق مربوط به آنان انداخته شده پاره کنند، و به جای فرار از درک

حقیقت و پناه بردن به مطالبی که اثری جز تخدیر و گمراه ساختن افکار آنها ندارد، بنشینند و حقایق حسی و روشنی را که «حساب دو دو تا چهار تا» را دارد بررسی نمایند و سرانجام این انحرافات مرگبار را با چشم خود ببینند.

ما نخست در این جا گواهی بعضی از پزشکان و محققانی را که سال‌ها از عمر خود را صرف مطالعه در پیرامون این گونه مسائل کرده‌اند نقل نموده، و سپس به تجزیه و تحلیل علل روانی و اجتماعی انحرافات جنسی پرداخته، و پس از آن راه مبارزه با این اعتیادهای ننگین را شرح می‌دهیم.

یکی از اطباء معروف در کتاب خود که دربارهٔ زیان‌های عادت ننگین «استمنا» نوشته، مشاهدات جمعی از پزشکان را به این شرح نقل می‌کند:

«هوفمان» می‌گوید: «جوانی را دیدم که از پانزده‌سالگی گرفتار این اعتیاد شوم شده بود و تا سن ۲۳ سالگی آن را ادامه داده بود.

او چنان دچار ضعف قوای جسمانی گردید که هنگامی که

می‌خواست کتابی را بخواند چشم‌هایش سیاهی رفته سرش درد می‌گرفت، حالتی شبیه سرسام به او دست داده بود، مانند افراد مست دچار سرگیجه شده بود، حلقه‌های چشم او بیش از حد معمولی گشاد و باز شده، و در قعر چشم‌های خود درد شدیدی احساس می‌کرد».

مشاهدات دکتر هوچینسون (HUOTCHINSON) ثابت می‌کند عموم ناراحتی‌های مربوط به دستگاه تناسلی از آثار «استمنا» و ناراحتی‌های شبکیه چشم و مشیمیه از آن سرچشمه می‌گیرد (دقت کنید).

نویسنده مزبور اضافه می‌کند:

«نخستین نتیجه عادت به این کار شنیع این است که قوت و شفافیت چشم‌ها زایل می‌گردد، صورت رنگ اصلی خود را از دست می‌دهد و پژمرده می‌شود، در نگاه‌های مبتلایان به این کار هوش و ذکاوت اولی دیده نشده حالت گرفتگی در سیمای آنها ظاهر می‌گردد، چشم‌های آنها با حلقه‌های کبودرنگی احاطه می‌شود. بعد از آن سستی و تنبلی در

اعضای مختلف مشاهده می‌شود.

نقصان حافظه، خرابی اشتها، مشکل شدن هضم، تنگی نفس، تغییر اخلاق و مزاج به طور غیر قابل توضیح، حسادت، غم و کدورت، مالیخولیا، فکر گوشه‌گیری و تنهایی از نتایج شوم ابتلای به این انحراف جنسی است.

این طبیب در جای دیگر از کتاب خود اضافه می‌کند این عمل موجب فقرالدم (کم‌خونی) و ضایع شدن قوای جسمی و روحی می‌گردد و باعث دوران سر، صدای گوش‌ها، کم‌درد، سختی تنفس، کم شدن حافظه، لاغری، ضعف و سستی و خلاصه عدم اقتدار کلی در بدن می‌شود، و بر اثر رابطه نزدیکی که با حواس پنجگانه دارد مخصوصاً در چشم و گوش اثر می‌گذارد» (دقت کنید).

عادت به این انحراف شوم جنسی مخصوصاً نیروی مقاومت بدن را در برابر بیماری‌ها کم می‌کند و به طوری که پزشک مزبور تصریح می‌نماید:

«اشخاصی که به این عادت مذموم مبتلا هستند به محض

گرفتاری به یکی از بیماری‌های وخیم به آسانی نمی‌توانند گریبان خود را از چنگال مرگ نجات دهند».

او سپس از قول یکی از نویسندگان نقل می‌کند که:

«جوانی را می‌شناختم که مبتلا به این عادت شوم بود او گرفتار یکی از «بیماری‌های تبار» شد در روز ششم بیماری که کاملاً ضعیف شده بود باز نتوانست دست از عمل خود بردارد لذا مرگ با تمام وحشت خود بر او ظاهر گشت و او را در کام خود فرو کشید!»

و نیز نقل می‌کند:

«یکی از مبتلایانی که به یک نوع از این عادت شوم، مداومت می‌نمود رفته رفته ضعف شدیدی در خود احساس کرد، بدن او رو به لاغری گذاشت ساق پا و ران‌های او به طور محسوسی ضمور (کم گوشت) شد و کمردرد او را آزار می‌داد ادامه این عمل منتهی به فلج عمومی بدنی او گردید و پس از شش ماه بستری شدن که با وضع قابل ترحمی با مرگ دست به گریبان بود در آغوش مرگ فرو رفت!»

مخصوصاً ابتلای به این عادت شوم برای مجروحین و آنهایی که عمل جراحی در بدنشان شده فوق‌العاده خطرناک می‌باشد.

کوتاه سخن این که به گفته همان «پزشکی» و هم از نظر «مذهبی» منفور است موجب خرابی و نابودی وجود انسان و تزلزل روح می‌گردد!

* * *

استمنا قابل کنترل نیست

به هر حال زیان‌های این گونه انحراف بیش از آن است که در این مختصر شرح داده شود.

و یکی از هولناک‌ترین خطرات آن این است که این عادت شوم به هیچ وجه قابل کنترل نیست و با توسعه روزافزون خود، اراده را تضعیف می‌کند و به صورت افراطی عجیبی گسترش یافته هر گونه محدودیت را در هم می‌شکند.

درست است که هر گونه افراط در امور جنسی حتی از طریق مشروع (از طریق ازدواج) نیز ممکن است خطرات

فراوانی در بر داشته باشد. ولی گذشته از تفاوت‌های اصولی که میان اشباع طبیعی این غریزه و اشباع از طرق غیر طبیعی وجود دارد (و بعداً تشریح خواهد شد) فراهم شدن شرایط اشباع مشروع و طبیعی آن در همه حال ممکن نیست در حالی که این عادت شوم نیاز به فراهم شدن شرایط خاصی ندارد و لذا به صورت خطرناکی در زندگی مبتلایان رخنه کرده و ریشه می‌دواند.

با توجه به حقایق فوق و با توجه به اهمیت فوق‌العاده‌ای که این مسأله در سرنوشت جوانان از نظر جسمی، فکری، اخلاقی و اجتماعی و مذهبی دارد لازم است همه جوانان به دقت نکاتی را که برای «پیشگیری» از این عادات شوم اعلام می‌کنیم به کار بندند.

مبتلایان نیز باید بدانند که برای ترک این عادت هیچ موقعی دیر نیست. قبل از هر چیز «تصمیم» و سپس به کار بستن دقیق دستورهایی که در صفحات آینده این کتاب ذکر خواهد شد لازم است و با انجام این برنامه ترک این عادات مشکل نخواهد بود.



یک اشتباه بزرگ در مورد

انحرافات جنسی

بی‌اراده به یک عادت شوم جنسی آشنا شدم، آن موقع گذشت و کسی به من نگفت که جوانی چه دوران حساس و خطرناکی است؟ اندام‌های برهنه زنان و دخترانی که در آتش شهوت و هوس می‌سوختند به هیجان درونی من دامن می‌زد.

بلی من عادت کردم و اکنون مریض جسمی هستم و روحم نیز بیمار شده است، دارم به ورطه جنون پا می‌گذارم آن قدر ناراحتم که در اندیشه نمی‌گنجد...

مرا از طول دادن نامه ببخشید این ناله‌ها و استغاثه‌ها از من نیست که به گوش شما می‌رسد می‌دانم بسیاری از جوانان مثل من بیچاره‌اند.

ناگفته نماند در اوان جوانی در سنین ۱۶ یا ۱۷ سالگی بود ه دو مرتبه به خودکشی دست زده‌ام. اما اجازه مردن هم به ما بیچاره‌ها نمی‌دهند! اکنون خیلی ضعیف شده‌ام و مدت کوتاهی است که با کمال معذرت بی‌اراده از من قطرات... دفع می‌گردد! اکنون در میان طوفان مرگباری به این سو و آن سو می‌روم، شاید هم یک سویس نابودی باشد!...

«می‌خواهم خون گریه کنم اما قطره اشکی مژگان مرا مرطوب نمی‌کند؟»

می‌خواهم فریاد بکشم اما آه هم از سینه بر نمی‌خیزد.

می‌خواهم ببندیشم اما به چه چیز؟ به کدام بدبختی و نافرجامی؟ مگر مغز اندیشمندی هم در برابر این ناملایمات برجا می‌ماند؟!

بیچاره و تنها، ویلان و سرگردان، هراسان و بیمناک از آنچه هستم و خواهم بود، متنفر از همه کس و همه چیز و از این محیط آلوده و ننگین!

۲۱ ساله هستم، ده سال تمام از حساس‌ترین ایام عمرم را «تنهای تنها» گذراندم، ناملایمات زندگی و رنگ‌های زننده چهره اجتماع مرا فوق‌العاده رنج می‌دهد...

نفهمیدم چه شد چند سال قبل که هنگام مطالعه کتابی

استدعا دارم مرا نجات دهید، خواهش می‌کنم جوابم را خیلی سریع لطف کنید اگر ممکن شود به وسیله پست، حتی اگر در مجله نسل جوان خواستید جواب بدهید. هر چه زودتر، پیشرفت شما سروران پاکدل و گردانندگان آن نشریهٔ محبوب را که برای ارشاد امثال من آلوده و پیشگیری دیگران می‌کوشید از خدای یکتا خواهانم.

«س - ب» از مشهد

* * *

مسألهٔ مهم این جاست

به این ترتیب نامهٔ دردآلود و غم‌انگیز دیگری را که مربوط به جوان گرفتاری است که از ذکر نام صریح او خودداری می‌شود، ورق زدیم و صحنهٔ دیگری از صحنه‌های اندوهبار این اجتماع آلوده را از نظر گذراندیم.

اکنون اجازه دهید رشتهٔ سخن را دربارهٔ عادت شوم و خطرناک «استمنا» یا MASTURDATION و چگونگی مبارزه با آن

را دنبال کنیم، شاید بتوانیم این سیلاب خطرناک را تا حدودی مهار کنیم.

یکی از اشتباهات بزرگ در این مسألهٔ حساس این است که عده‌ای از پزشکان، در برابر متخصصانی که سال‌ها در این باره مطالعه نموده و آثار شوم این عادت زشت را در کتاب‌های خود نوشته‌اند (و نمونه آن در بحث‌های گذشته از نظر خوانندگان گرامی گذشت) چنین اظهار نظر می‌کنند که:

«ما در پزشکی زبانی برای این عمل ندیده‌ایم بلکه ترسانیدن افراد از آثار شوم و مرگبار این عمل ممکن است آثار نامطلوبی در روح آنها بگذارد!».

گاهی می‌گویند: این عمل با آمیزش جنسی چندان تفاوت ندارد.

متأسفانه همین اظهار نظرهای بدون مطالعه در تمام جوانب مسأله، سبب سقوط عده‌ای از جوانان در دام این عادت شوم شده است.

پاسخ این سخن را پزشکان مطلع و وارد چنین می‌دهند:

این آقایان از یک نکته اساسی در این مسأله غفلت دارند که: به شهادت «مشاهدات فراوان» و «اعتراف صریح بسیاری از مبتلایان» این عمل، اعتیادآور است، اعتیادی شدید و مرگبار که افراد را به دنبال خود می‌کشاند و به این آسانی دست‌بردار نیست.

ممکن است یک مرتبه استعمال فلان ماده مخدر ضرر زیادی نداشته باشد، ولی باید توجه داشت خطر اعتیاد در پیش است، اعتیادی که همه چیز انسان ممکن است در آن دفن شود.

همان طور که گفتیم متخصصان این فن در کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته‌اند موضوع اعتیادآور بودن این عمل شوم را صریحاً یادآور شده و جوانان را از آن برحذر داشته‌اند. (دقت کنید)

نکته دیگری که باید به این موضوع اضافه کرد این است که وسایل آلوده شدن به این عمل بسیار ساده است، یعنی در حقیقت وسایلی نمی‌خواهد و در هر گونه شرایطی و در همه حال امکان آن هست و کنترلی هم در آن نیست و بدبختانه

چون در دوران «طغیان غریزه جنسی» مخصوصاً میان سال‌های ۱۶ تا ۲۰ به سراغ جوانان می‌آید خیلی زود ممکن است به صورت یک عادت ریشه‌دار درآید، در حالی که آمیزش جنسی هرگز چنین ساده نیست و زن و مردی که همسر یکدیگرند در شرایط خاصی چنین امکانی را پیدا می‌کنند.

کسانی که زیان‌های آن را دست کم گرفته‌اند حتماً توجه به مسأله «اعتیاد» به آن، و سایر اوضاع و احوال خاص این مسأله ننموده‌اند.

وگرنه چگونه می‌توان این حقیقت حسی را انکار کرد که بسیاری از جوانان آلوده تا سرحد مرگ و جنون و ناتوانی مطلق و فلج و از دست دادن همه چیز خود پیش می‌روند مگر مشاهدات حسی را می‌توان منکر شد؟!

اتفاقاً در میان این دسته بسیارند کسانی که می‌گویند هرگز به زیان این عادت شوم هم آشنا نبودیم و از ضررهای آن آگاهی نداشتیم بنابراین، مسأله تلقین هم در این جا متفی است.

راه‌ها و دستورهای پیشگیری

اکنون که این حقایق روشن شد توجه عمیق همه جوانان عزیز را به نکات زیر جلب می‌کنیم، برای پیشگیری از بروز این عادت و اگر خدای نکرده آلوده شده‌اند برای درمان آن:

گام نخست

۱- نخستین مطلبی که مبتلایان باید به آن توجه کنند این است که این عادت شوم جنسی با تمام آثار مرگباری که دارد قابل معالجه و درمان است، و به گواهی پزشکان و بسیاری از افرادی که آلوده بوده‌اند اگر از طریق صحیحی وارد شوند مانند هر عادت و اعتیاد غلط دیگر به طور حتم برطرف خواهد گردید.

قابل توجه این که بیشتر آثار شومی که به واسطه آن به وجود آمده در مدت نسبتاً کوتاهی پس از قطع آن برطرف خواهد گردید، زیرا نشاط و نیروی جوانی می‌تواند بیشتر ضایعات گذشته را جبران نماید (نمی‌گوییم همه آن را،

می‌گوییم، بیشتر آن را) و همان طور که زخم‌های تن کودکان و جوانان خیلی زود التیام پیدا می‌کند آثار سوء این عمل نیز پس از بیداری (در صورتی که به موقع متوجه شوند) در مدت نسبتاً کمی برچیده خواهد شد.

آن دسته از جوانان مبتلا که از بهبودی خود مأیوس و یا در تردیدند سخت در اشتباه هستند، و همین یأس و تردید بزرگ‌ترین سد راه آنهاست (دقت کنید).

بنابراین نخستین و لازم‌ترین موضوعی که آنها باید به آن توجه و ایمان داشته باشند همان امکان سریع ترک این عادت شوم و ننگین و رهایی یافتن از بسیاری عواقب آن است. اکنون که گام نخستین برداشته شد و با ایمان و امیدواری کامل به سوی درمان این مبتلایان پیش می‌رویم باید خود را برای به کار بستن نخستین دستور آماده کنند.

* * *

مهمتر از آنچه تصوّر شود

۲- پزشکان عموماً معتقدند برای ترک هر نوع اعتیاد قبل از هر چیز اراده و تصمیم لازم است، تصمیمی قاطع و جدی و محکم.

ممکن است شما این موضوع را یک موضوع ساده و معمولی تلقی کنید اما ما به شما می‌گوییم بیش از آنچه تصوّر نمایید این موضوع مهم و مؤثر است.

برای گرفتن تصمیم باید نخست به زیان‌های ادامه‌ی این عمل خطرناک اندیشید و آنچه از زیان‌های آن در بحث‌های گذشته یادآور شدیم با دقت چندین مرتبه از نظر گذرانید. و عواقب شومی که در انتظار معتادان است در نظر مجسم ساخت، و با توجه به شخصیت و قدرت فوق‌العاده‌ای که در هر انسانی نهفته شده - مخصوصاً در جوانان - باید تصمیم گرفت، تصمیمی آهنین و خلل‌ناپذیر.

حتماً می‌دانم در این جا بعضی از جوانان مبتلا، به من ایراد می‌کنند که «ما قادر به تصمیم گرفتن هم نیستیم و

نیروی تصمیم از ما سلب شده، بارها تصمیم گرفته‌ایم و باز هم شکسته‌ایم!»!

ما به این ایراد شما کاملاً توجه داریم اما شما هم به پاسخ ما کاملاً توجه و دقت کنید:

من از این گونه افراد می‌پرسم: «آیا هرگز شده در پیش روی پدر و مادر و برادر، دبیر و یا شخص محترم دیگری آشکارا دست به این کار بیالایید هر قدر هم (مثلاً) ناراحت باشید؟...

حتماً خواهید گفت: نه.

می‌پرسم چرا؟

می‌گویید آخر چنین کاری شرم‌آور است!

می‌گوییم: معنای سخن شما این است چون این کار شرم‌آور است ما تصمیم گرفته‌ایم در پیش روی آنها انجام ندهیم!

این موضوع به خوبی ثابت می‌کند که شما هرگز آن طور که خیال می‌کنید بی‌اراده و بی‌اختیار به سوی این عمل کشانده

نمی‌شوید، اگر بی‌اختیار و فاقد اراده بودید برای شما حضور این افراد و عدم آن کوچک‌ترین تفاوتی نداشت!

شما باید بکوشید این «اراده نیرومند خود» را که در چنین مواردی به کار می‌اندازید به همه جا گسترش دهید، این سرمایه در وجود شما هست پس چرا از آن استفاده نمی‌کنید؟ این را هم فراموش نکنید که خدا در همه جا حاضر و ناظر اعمال شماست و شما در همه جا در حضور او هستید آیا شایسته است در حضور چنین پروردگاری دست به چنین آلودگی بزنید؟!

جالب توجه این که در یکی از سخنان پیشوایان بزرگ اسلام امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: روزی یک نفر به خدمتش عرض نمود: بیچاره فلان کس مبتلا به «یک نوع انحراف جنسی» شده (نوع دیگری غیر از این عادت) و از خود هیچ گونه اراده‌ای ندارد!

حضرت با عصبانیت فرمود: چه می‌گویی؟! آیا حاضر است این عمل را پیش روی مردم هم انجام دهد؟! عرض کردند: نه.

فرمود: پس معلوم می‌شود به اراده و اختیار خود اوست... و اما این که بعضی می‌گویند: «بارها تصمیم گرفته‌ایم و شکسته‌ایم» ما به این افراد صریحاً اعلام می‌کنیم: شکستن تصمیم به معنای از بین رفتن همه آثار آن در وجود انسان نیست، همین تصمیم شکسته شده رسوباتی در اعماق دل و روح انسان باقی می‌گذارد و زمینه را برای تصمیم‌نهایی بیش از گذشته، آماده می‌سازد (دقت کنید).

اجازه بدهید مثالی برای شما بیان کنم:

بسیاری از اوقات انسان می‌کوشد با پای خود از کوهی بالا رود و یا با اتومبیل از یک سر بالایی تند بگذرد، دفعه اول و دوم و گاهی دفعه دهم عقب‌گرد می‌کند و نمی‌تواند، ولی آخرین بار موفق می‌شود و از آن می‌گذرد، این سخن به این معنا نیست که در دفعات اول هیچ کاری انجام نداده بلکه هر دفعه که برای عبور از این راه دشوار اقدام نموده و عقب رفته به طور ناخودآگاه یک مقدار آمادگی آموخته و ذخیره کرده و بالاخره در پایان پیروز شده است.

دانشمندان می‌گویند برای حفظ یک قطعه شعر یا نثر ممکن است در نخستین بار ۵ مرتبه تکرار آن لازم باشد، و پس از مدتی ممکن است فراموش گردد اما برای حفظ آن در دفعه آینده مسلماً ۵ مرتبه تکرار لازم نیست ممکن است سه مرتبه هم کافی باشد. یعنی رسوبات تصمیم‌ها و یادگیری‌های گذشته همواره در روح انسان باقی می‌ماند. مسائل مربوط به روان انسان همه از این قبیل است.

بنابراین اگر ده بار هم تا کنون تصمیم گرفته‌اید و شکسته‌اید هم اکنون آماده یک تصمیم قاطع و جدی و آهنین برای ترک هر نوع اعتیاد غلط شوید و تمام نیروهای معنوی خود - مخصوصاً ایمان به خدا - را بسیج کنید و این گفتار پیشوای بزرگ ما علی علیه السلام را فراموش نکنید آن‌جا که می‌فرمود: «افراد با ایمان همچون کوه سرسخت و با استقامتند».

اکنون که تصمیم نهایی خود را گرفتید دستورات دیگر آینده را دقیقاً به کار بندید.



دستورهای ده‌گانه

مبتلایان باید اطمینان کامل داشته باشند که اگر بخواهند می‌توانند در مبارزه با این عادت شوم پیروز گردند، و حتی عمده آثار آن را از وجود خود برچینند، خواه دوران این مبارزه کوتاه یا طولانی باشد.

آنها هرگز نباید به خود تلقین کنند که این اعتیاد تا آخر عمر از آنها دست‌بردار نیست و یا آثار آن همچنان باقی خواهد ماند.

منتها باید با هوشیاری کامل و تصمیم قاطع و به کار بستن «دستورهای آینده» به مبارزه پی‌گیری برخیزند.

کسانی که از چنگال این عادات شوم نجات یافته‌اند باید قدر پاکی خود را بدانند، و در حفظ آن نهایت مراقبت را بنمایند، از هر گونه وسوسه شیطانی در این راه بپرهیزند، و با هیچ قیمتی سرنوشت خود را به دست افراد گمراه و معاشران منحرف نسپارند.

همان طور که سابقاً هم اشاره کردیم شرط پیروزی قطعی در مبارزه با هر نوع اعتیاد غلط - اعم از اعتیادهای خطرناک

گفتیم خطر و زیان انحرافات جنسی مخصوصاً «استمنا» MASTURDATION که گاهی به تناسب یک افسانه تاریخی «اونانیسم» نیز نامیده می‌شود. اگر چه غیر قابل انکار است، زیرا به زودی شکل «اعتیاد» به خود می‌گیرد، اعتیادی ریشه‌دار و کشنده تا آن جا که گاه در یک روز چندین بار دامان مرتکبین خود را آلوده می‌سازد،

و حتی طبق اعتراف صریح بعضی از مبتلایان گاهی کارشان به جایی می‌رسد که تنها با «تصوّر و فکر»! بدون هیچ گونه عمل دیگر مایع مخصوص از آنها دفع می‌گردد.

ولی از آن خطرناک‌تر یأس و نومیدی از مبارزه با این اعتیاد است، زیرا این نومیدی بزرگ‌ترین سدّ راه نجات مبتلایان خواهد شد و واکنش‌های فوق‌العاده نامطلوب روحی در آنها ایجاد خوددهد کرد.

جنسی یا اعتیادهای دیگر - پس از «امیدواری و اطمینان به پیروزی» داشتن تصمیم قاطع است.

تصمیمی آهنین و محکم و متکی به ایمان و شخصیت و شرافت و وجدان.

تصمیمی راسخ و غیر قابل عدول.

حتی اگر به عللی این تصمیم ده بار هم شکسته شد مجدداً، بلکه قاطع‌تر و راسخ‌تر باید تصمیم بگیرند و با همان امیدواری و ایمان تصمیم خود را تجدید کنند.

زیرا سرانجام آثار این تصمیم‌ها در ناخودآگاه آنها اثر گذارده و هنگامی که روی هم متراکم شد تأثیر خود را خواهد بخشید.

اما مسلماً و بدون تردید اگر این تصمیم شکسته نشود خیلی زودتر آثار این عادات شوم از روح و جسم آنها برجیده خواهد شد.

بدیهی است این گونه افراد اگر رابطه و پیوند نزدیکی با خدای خود برقرار سازند و با تمام ذرات وجود خود از ساحت

مقدس او استمداد جویند، و به لطف او امیدوار و دلگرم باشند در پرتو این ایمان مذهبی خیلی زودتر نتیجه خواهند گرفت.

* * *

اکنون که این مراحل پیموده شد باید امور زیر را دقیقاً به کار بندند.

ممکن است این امور در نظر بعضی ساده جلوه کند، ولی هنگام عمل روشن می‌شود که اثر معجزه‌آسایی دارد.

۱- اجتناب از هر گونه تحریک مصنوعی

اگر جوانان انتظار داشته باشند که هر شب در سینما یا در برابر تلویزیون ناظر صحنه‌های هوس‌آلود «فیلم‌های سکسی» باشند، و همه روز قسمت مهمی از وقت گران‌بهای خود را به مطالعه «رمان‌های عشقی» و تماشای «عکس‌های شهوت‌انگیز» مجلات فاسد و مبتذل بگذرانند، و در کوچه و خیابان با ولع تمام اندام برهنه زنان و دختران را ورنانداز کنند،

و با این همه باز هیچ گونه آلودگی پیدا نکنند سخت در اشتباهند.

این گونه «تحریکات مصنوعی» که هیچ گونه ضرورتی هم ندارد، مسیر فکر هر جوانی را از مسائل اصولی زندگی تغییر می‌دهد و به سوی مسائل جنسی، آن هم به صورت حاد و طغیانگر، می‌کشانند.

شب و روز، آنها را در یک حال اضطراب دائمی عصبی که آثار نامطلوب آن بر تمام وجود آنان سایه خواهد افکند نگه می‌دارد.

ادامهٔ این تحریکات دائمی بهترین فصول زندگی - یعنی دوران جوانی - را بر باد می‌دهد و اعصاب جوانان را در هم می‌کوبد.

همهٔ جوانان عزیز - مخصوصاً آنهایی که دارای پاره‌ای از عادت‌های غلط جنسی هستند - باید به شدت از این گونه امور بپرهیزند، از دیدن این فیلم‌ها، و مطالعهٔ آن رمان‌ها و هر گونه چشم‌چرانی عمدی اجتناب ورزند، آرامش فکری خود را

بی‌جهت بر هم نزنند، و اعصاب نیرومند خود را با هیجان‌های دائمی تضعیف نکنند.

برای موفقیت در این قسمت لازم است سرگرمی‌های سالم و مناسبی برای اوقات فراغت خود انتخاب نمایند و به کمک دوستان خود برنامه‌های صحیحی برای این اوقات تنظیم کنند.

این سرگرمی‌ها ممکن است:

ورزش‌های فردی و دسته‌جمعی

پیاده‌روی در هوای آزاد

مطالعهٔ کتب سودمند و مفید

پرورش گل در منزل و به طور کلی کارهای کشاورزی،

کارهای دستی

جمع‌آوری اشعار

تهیه کلکسیون‌های عکس و تمبر و مانند اینها.

شرکت در انجمن‌های گوناگون و کنفرانس‌های علمی یا اخلاقی، باشد.^۱

* * *

۲- تهیه برنامه فشرده و تمام وقت

جوانان باید بطور حتم برای تمام شبانه‌روز خود برنامه تنظیم کنند به طوری که یک ساعت وقت بیکار و بدون برنامه نداشته باشند.

نمی‌گوییم مرتباً درس بخوانند یا کار کنند، بلکه می‌گوییم اگر تفریح یا ورزش هم دارند برنامه داشته باشند، و یک ساعت خالی از برنامه نباشد.

جوانان باید بدانند بزرگ‌ترین بدبختی برای یک جوان این است که وقت‌های خالی از هر گونه برنامه داشته باشد.

۱. در نشریه‌ای که تحت عنوان «سرگرمی‌های خطرناک» به وسیله مطبوعات هدف نشر داده شده قسمت قابل توجهی از سرگرمی‌های سالم تشریح گردیده است.

ممکن است جوانی بیکار باشد و جویای کار، اما در عین حال برای شب و روز خود برنامه‌ای تهیه کند، اعم از مطالعه و تفریح و استراحت و مانند آن.

حتی اگر جوانان بتوانند برنامه روزانه خود را کمی بیش از مقدار وقتشان تنظیم کنند به طوری که فکر آنها حتی یک لحظه بیکار به معنای واقعی نباشد بهتر است، زیرا اشتغالات فراوان فکری، اثر عمیقی در انصراف فکر از آن عادات شوم دارد.

بسیار دیده شده که افراد معتاد به سیگار در روزهای تعطیلی چند برابر روزهایی که مشغول کار هستند سیگار دود می‌کنند، این تفاوت فاحش، اثر همان اشتغال فکر و اعصاب و بدن به کارهای مثبت و انصراف از کارهای بیهوده یا زیان‌آور در ایام غیر تعطیلی است.

خلاصه افرادی که گرفتار اعتیادهای غلط جنسی هستند اگر برنامه مشغول‌کننده‌ای برای تمام وقت خود نداشته باشند به آسانی نمی‌توانند این عادت را از سر خود دور کنند،

و تهیهٔ چنین برنامه‌ای از مؤثرترین عوامل ترک اعتیاد است، و مطمئناً با تهیهٔ چنین برنامه‌ای قسمت مهمی از مشکلات ترک این اعتیاد را پشت سر خود خواهند گذاشت.

۳- توجه مخصوص به ورزش

معروف است ورزشکاران نسبت به مسائل جنسی کم‌علاقه هستند، چون ورزش مقدار فراوانی از انرژی‌های بدنی و فکری آنها را به خود اختصاص می‌دهد و طبعاً از مسائل دیگر کم می‌کند.

به همین دلیل برای جلوگیری از تحریکات زیاد جنسی لازم است جوانان برنامه‌های وسیع و متنوع ورزشی انتخاب کنند.

مبتلایان به این عادت شوم غالباً افرادی گوشه‌گیر، منزوی کم‌تحرک و خمود هستند و همین گوشه‌گیری و انزوا و عدم تحرک وضع آنها را تشدید می‌کند، و اگر از این وضع به کلی در آیند و زندگی خود را با تحرک زیاد بیامیزند اثر عمیقی در بهبود حال آنها و ترک عادتشان خواهد بخشید.

این گونه افراد معمولاً اعصاب ضعیف و ناتوانی دارند، و ورزش‌های متنوع و مناسب در تقویت اعصاب آنها فوق‌العاده مؤثر است.

این افراد هر چه وقت اضافی و خالی از برنامه دارند باید به بازی‌های گوناگون ورزشی و یا پیاده‌روی در هوای آزاد تخصیص دهند تا هم سلامت از دست رفته خود را باز یابند و هم قسمتی از انرژی‌های جسمی و فکری آنها متوجه این قسمت گردد.

به همان اندازه که تحرک و ورزش‌های فردی و دسته‌جمعی برای آنها مفید است، انزوا و به‌گوشه‌ای خزیدن و در فکر فرو رفتن برای این قبیل افراد سم مهلک است که باید به هر قیمتی شده از آن دوری گزینند.

این توصیه را فراموش نکنید و آثار معجزه‌آسای آن را ببینید، در روز آن قدر ورزش کنید که خسته شوید و شب‌هنگام به محض این که در بستر آرمیدید در خواب عمیقی فرو خواهید رفت و از شر بسیاری از خیالات و افکار

مضر و کشنده که در این موقع به سراغ جوانان می‌آید در امان خواهید بود!

* * *

۴- باید عادت‌های جانشین عادت‌های گرد

روانشناسان می‌گویند: برای ترک یک عادت بد حتماً باید به سراغ عادت خوب رفت و آن را جانشین عادت بد نمود. مثلاً کسانی که عادت به قمار دارند، و با این که تمام زیان‌های آن را می‌بینند و حس می‌کنند، باز حاضر نیستند آن را ترک گویند، و به گفته خودشان وقت قمار که می‌رسد نمی‌فهمند چه نیرویی آنها را مانند یک اسیر و برده به سوی این عمل که عقل و وجدانشان آن را محکوم ساخته می‌کشانند؟! چنین کسانی برای این که بر این عادات غلط پیروز شوند حتماً باید در همان ساعات، بازی صحیحی را (مانند یک مسابقه ورزشی سالم) جانشین بازی قمار کنند تا این عادت بد به اصطلاح از سر آنها بپرد.

و به عبارت دیگر انرژی خاصی که تحت تأثیر انگیزه عادت

در آن حال تحریک می‌گردد به این سمت کشیده شود و مصرف گردد بدون این که هیچ گونه واکنش نامطلوبی داشته باشد (دقت کنید).

در مورد عادات بد جنسی باید درست در همان ساعاتی که انگیزه آن در مبتلایان تولید می‌شود به سراغ برنامه خاصی برای چنین ساعتی از قبل پیش‌بینی کرده‌اند بروند، به سراغ مسابقه علمی، ورزشی، مسابقه هوش، مطالعه یک اثر جالب، یک ورزش مورد علاقه مانند کوهنوردی، اسب سواری و... این کار را آن قدر ادامه دهند که جانشین عادت بد سابق گردد.

* * *

۵- پرهیز مطلق از تنهایی

این گونه افراد باید حتماً و بدون هیچ گونه قید و شرط از تنها ماندن به شدت اجتناب کنند. هرگز تنها نباشند؛ در خانه تنها نمانند، شب در اطاق تنها ن خوابند، تنها برای مطالعه به نقاط خلوت نروند.

و به محض این که در محیطی احساس کردند تنها هستند

از آن محیط بیرون بروند.

این گونه افراد مخصوصاً باید این نکته را فراموش نکنند که به مجرد این که نخستین تحریک را در خود حس می‌کنند بلافاصله برخیزند و سرگرم کار دیگری شوند. فراموش کردن این تذکر غالباً گران تمام می‌شود.

تنهایی، محیط کاملاً مساعدی است برای پرورش میکرب این اعتیاد در فکر هر جوان، و تمام جوانانی که می‌خواهند خوشبخت و سالم و از خطرات عظیم استمنا در امان باشند باید از تنهایی بپرهیزند.

۶- ازدواج در نخستین فرصت

این افراد اگر امکاناتشان اجازه می‌دهد باید در نخستین فرصت ازدواج کنند حتی اگر امکانات آنها «تنها» برای انتخاب نامزد (البته نامزد مشروع که عقد شرعی آن اجرا شده باشد) فراهم است باید این فرصت را نیز از دست ندهند.

خلاصه ازدواج تأثیر قابل توجهی در مبارزه با این انحراف

جنسی دارد و در صورتی که دامنه توقعات را کوتاه و تشریفات زاید و بیجا را از آن حذف کنند کاری است بسیار سهل و ساده و آسان، ولی متأسفانه یک سلسله اوهام و قیود غلط، دست و پای غالب طبقات را - اعم از تحصیل کرده و بی‌سواد - در این قسمت بسته است.

بعضی از جوانان معتاد از ازدواج وحشت دارند، ولی این وحشت کاملاً بی‌اساس است زیرا با به کار بستن دستورها هم ترک این اعتیاد آسان است و هم پیروزی در تمام مراحل ازدواج و زناشویی.

۷- تلقین و تقویت اراده

«تلقین» نیز در مبارزه با این عادت زُل مهمی را بازی می‌کند.

افراد معتاد باید مرتباً به خود تلقین کنند که به خوبی قادر هستند این عادت زشت را ترک گویند.

برای این که تلقین در آنها اثر قوی و سریع ببخشد آن طور

۸- پرهیز کامل

از معاشرت و همنشینی با افراد منحرف و مبتلا به این عادت بد، در همه اوقات مخصوصاً دوران مبارزه، باید به طور مطلق دوری جست همان طور که از مبتلایان به «وبا» فرار می‌کنند. علاوه بر این باید زیان‌ها و عواقب دردناک و مرگبار این عمل را هرگز از خاطر خود دور ندارند و هرگز گوش به سخنان وسوسه‌انگیز این و آن ندهند.

نقش معاشران بد و فاسد در ابتلای به این انحراف، و ادامه آن، بسیار عجیب است آنها برای این که کمتر احساس گناه و بدبختی کنند سعی دارند افراد دیگری را نیز مبتلا سازند و به سرنوشت غم‌انگیز خود گرفتار نمایند، لذا همواره می‌کوشند با سخنان وسوسه‌انگیز این عمل شوم و زشت را لذت‌بخش و کم‌ضرر جلوه دهند، ولی جوانان بیدار هرگز در دام وسوسه‌های شیطانی آنها نمی‌افتند.

* * *

که یکی از اطبای روانشناس دکتر «ویکتور پوشه فرانسوی» می‌گوید: - باید تلقین را به صورت زیر چندین روز پشت سر هم ادامه دهند - همه روز در محل آرامی که چیزی فکر آنها را به خود مشغول نسازد، فکر خود را متمرکز ساخته و با کلمات شمرده و محکم این جمله را تکرار کنند: «من به خوبی قادر هستم این عادت بد را از خود دور کنم، من قادرم!» تکرار این تلقین ساده اثر عجیبی در تقویت روحیه و ترک این عادت و هر عادت بدی دارد. (می‌توانید آزمایش کنید).

علاوه بر این باید برای تقویت اراده از مطالعه کتاب‌های روانی که برای تحکیم و رشد شخصیت و تقویت اراده نوشته شده است غفلت نورزند، زیرا همان طور که دانستیم - و همه معتادانی که موفق به ترک این عادت بد و سایر اعتیادهای ناپسند شده‌اند اعتراف دارند - نخستین گام در این راه «اراده و تصمیم» است.

* * *

۹- تقویت عمومی و رژیم غذایی

داشتن یک رژیم غذایی کامل و سالم که موجب تقویت عمومی بدن گردد نیز در مبارزه با این عادت که در بسیاری از مواقع از ضعف اعصاب سرچشمه می‌گیرد و یا خود عامل ضعف اعصاب است تأثیر قابل توجهی دارد.

استحمام با آب سرد (البته در مواقعی که وضع هوا اجازه می‌دهد) و سپس ماساژ دادن بدن با حوله نیز کمک مؤثری به این‌گونه افراد می‌تواند بنماید.

همچنین این‌گونه افراد باید به شدت از پوشیدن لباس‌های تنگ و چسبان که عامل مؤثری برای تحریک مصنوعی است بپرهیزند، این‌گونه لباس‌ها اصولاً برای همه جوانان زیان‌بخش و حتی گاهی خطرناک است هم به نمو و رشد طبیعی جسم آنها صدمه می‌زند و هم وسوسه‌انگیز و تحریک‌آمیز است.

* * *

۱۰- استمداد از نیروی ایمان و عقاید مذهبی

نیروی ایمان و عقیده مذهبی می‌تواند بزرگ‌ترین کمک را به این مبتلایان کند و آنها را به زودی از چنگال این عادت بد نجات بخشد.

این‌گونه افراد هرگز نباید خود را یک فرد نفرین شده و مطرود درگاه خداوند بدانند. بلکه باید به لطف خداوند بزرگ کاملاً امیدوار باشند و هنگام نماز و پس از نماز که سر به سجده گذاشته و با آفریننده مهربان و بخشنده خود راز و نیاز می‌کنند با تمام دل و جان و با تمام ذرات وجود خویش از او بخواهند که آنها را در ترک این عادت زشت یاری کند و از چنگال آن برهاند و مطمئناً هرگاه با جان و دل به او توجه نمایند، لطف خداوند مهربان به یاری آنها خواهد شتافت و در این مبارزه حیاتی پیروز خواهند شد.

و نیز باید در همه جا و در همه حال او را حاضر و ناظر بدانند و هرگز به خود اجازه ندهند در پیشگاه مقدس او دست به چنین کار خلافی بزنند.

ما اطمینان کامل داریم اگر مبتلایان دستورهای بالا را دقیقاً فقط برای یک ماه به کار بندند از شر این انحراف رهایی خواهند یافت.

پایان

نمونه‌ای از قضاوت خوانندگان

نامه‌های بسیار زیاد و تکان دهنده در مورد این کتاب به ما رسیده که فقط یک نمونه آن را بدون هیچ گونه تغییر و حتی بدون ویرایش در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌دهیم.

به نام خداوند متعال

به نام خداوندی که جوانان را آفرید و به نام خداوندی که تمام انسان‌ها را پاک آفرید.
اجازه بدهید همان طور که قول داده بودم و بدون مقدمه سرگذشت خود را برایتان ذکر نمایم تا در اختیار جوانان قرار گیرد:

من جوانی هشتم ۱۹ ساله. در نوجوانی بسیار علاقه مند به قرآن و امام عزیزمان (ره) بودم و هم اکنون نیز می باشم. در این دوران (نوجوانی) از نگاه کردن به نامحرم بسیار نفرت داشتم و آن را گناه فراوان می پنداشتم و اصلاً نگاه بد نمی کردم.

از موقعی که پا به دوران بلوغ گذاشتم و وارد دبیرستان شدم تغییری در من ایجاد شد و کم کم شیطان در من نفوذ نموده و مرا از راه راست منحرف کرد به طوری که نگاه کردن به نامحرم برایم عادی شده بود. با دوستان بد آشنا شدم و آنان نیز مرا به عادت که ۴ سال دامنگیر من بود اُنس دادند. ۴ سال دبیرستان این عادت شوم جنسی را ادامه دادم و اُفت تحصیلی غیر قابل انکاری در من به وجود آمد که کاملاً قابل احساس بود. در دوران راهنمایی شاگرد ممتاز کلاس بودم ولی دبیرستان بدون باور تجدیدی آوردم. ۴ سال از خداوند دور ماندم، ۴ سال فرد پستی بودم، ۴ سال از خود نیز غافل بودم. در طی این ۴ سال همه چیز خود را از دست دادم و از

جمله سلامتی ام را. تمام علائم این عمل در من ظاهر شد: لاغری بدن، سستی بدن، کم خونی، کم شدن حافظه، کم شدن هوش، لرزش دست، ضعیف شدن چشم و...

سال چهارم دبیرستان از خواب غفلت بیدار شدم و می کوشیدم که این عمل را ترک نمایم ولی سعی ام بی فایده بود. ۲ الی ۳ روز تحمل می کردم ولی باز نمی توانستم نجات پیدا کنم و دوباره این عمل شوم را انجام می دادم. تابستان ۷۰ تمام تلاش خود را برای ترک این عمل کردم ولی نمی توانستم این عمل را ترک کنم. به خداوند و امامان معصوم و امامزاده ها پناه آوردم و به تلاوت قرآن قبل از اذان گوش می دادم و گریه می کردم. در آن لحظات می خواستم خون گریه کنم ولی قطره اشکی بر گونه هایم نمی بارید. می خواستم درد دل کنم اما با چه کسی؟

در همان لحظه تلاوت قرآن با خداوند صحبت می کردم و از او کمک می خواستم و تا ۲ الی ۳ روز این عمل را انجام نمی دادم ولی بعد از ۳ روز به این عمل دست می زدم، سپس

گریه می‌کردم و به حمام می‌رفتم و غسل می‌نمودم و دوباره تصمیم می‌گرفتم این عمل را انجام ندهم. نمی‌دانید در آن لحظاتی که این عمل را انجام نمی‌دادم یا تصمیم در ترک این عمل می‌گرفتم چه احساسی داشتم؟ آن قدر خوشحال بودم که گویا خداوند تمام گناهانم را بخشیده است! ولی لعنت بر شیطان...

خلاصه هر روز غروب نزدیک اذان به تلاوت قرآن گوش فرا می‌دادم و همراه آن گریه می‌کردم و از خداوند کمک می‌خواستم و به او پناه می‌آوردم و بعد از اذان، نماز می‌خواندم و دعا می‌کردم که خداوند تمام جوانانی را که معتاد به این عمل هستند نجات دهد از جمله خودم.

به دوستان خود نگاه می‌کردم که چه پیشرفت‌هایی داشتند ولی من بر عکس، سیر نزولی را طی می‌کردم. در کنکور سال ۷۰ پذیرفته نشدم و علت را همین اعتیاد می‌دانستم. لطف خداوند هیچ‌گاه بر روی بنده‌اش بسته نمی‌شود. بله، بالاخره خداوند لطفی در حق من نمود و یک

روز در کتابخانه با کتابی به نام «مشکلات جنسی جوانان» آشنا شدم و آن را خریداری نمودم. این کتاب، همان کتاب نجات بود، همان کتابی که مرا از مرگ پستی نجات داد، همان کتابی که بیشتر جوانان را نجات می‌دهد و به طور حتم کتابی که اگر جوانان به دستورات آن عمل کنند از این اعتیاد نجات پیدا می‌کنند. خدا را شکر می‌کنم که لطفی در حق این بنده پست و حقیر نمود و او را از مرگ حتمی و مرگ همراه با پستی نجات داد.

تمام مطالب کتاب را خواندم و دستورات ده گانه آن را موبه‌مو اجرا کردم و در ضمن اجرای دستورات کتاب، نماز را به موقع و سروقت می‌خواندم و بعد از نماز دعا می‌کردم که خداوند تمام جوانان معتاد به این عمل را نجات دهد و آیه‌الکرسی را آن قدر در روزهای متوالی تکرار می‌کردم که از حفظ شده و تا فکر گناه به سرم می‌آمد آیه‌الکرسی را می‌خواندم و تأثیر آن را به وضوح و آشکار ملاحظه می‌نمودم. در ضمن دو آیه «وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ، ذَكَرُوا

الله، فَاسْتَغْفِرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَعْمُرِ الدُّنُوبَ إِلَّا اللهُ، وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ». و «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ». را در همان موقع می‌خواندم و به طور کلی این فکرهای فلاکت‌بار از ذهنم خارج می‌شد. خواندن این دو آیه بسیار مؤثر می‌باشد.

ابتدا تصمیم گرفتم، سپس از نگاه کردن به زنان و دختران چشم پوشیدم (بسیار مهم است) و برنامه‌ای فشرده در طول روز ترتیب می‌دادم که اصلاً وقت برای این کار نداشته باشم و... که مو به مو و کامل در کتاب «مشکلات جنسی جوانان» توضیح داده شده است. اولین بار ایمانم را قوی کردم و از خداوند کمک خواستم که مهم‌تر از بقیه می‌باشد. من به آن جمله‌ای که در آخر این کتاب ذکر شده بود ایمان داشتم:

«ما اطمینان کامل داریم جوانان اگر یک ماه دستورات کتاب را اجرا کنند از این اعتیاد نجات پیدا می‌کنند».

خلاصه بعد از چند بار تصمیم گرفتن موفق شدم که این عمل را ترک کنم و نجات یابم و الآن که این نامه را می‌نویسم

دو ماه از ترک این عمل می‌گذرد. نمی‌دانید وقتی یک ماه تمام شد چه احساسی داشتم و چقدر خوشحال بودم، دو رکعت نماز شکر خواندم و تا الان نیز دو رکعت نماز شکر می‌خوانم و از خداوند می‌خواهم که این احساس را در تمام جوانان معتاد جنسی ایجاد کند (ان شاءالله).

جوانانی که به این عمل دست می‌زنند اگر بدانند که چه عواقب شوم و تاریکی آنها را دنبال می‌کند و آنها را هلاک خواهد کرد، اگر تصمیم بگیرند که آن را ترک کنند و دستورات کتاب نامبرده را اجرا کنند مطمئن باشند که بعد از یک ماه اجرای دستورات و دست زدن به این عمل حتماً نجات پیدا خواهند کرد و آن احساس را به دست خواهند آورد. (ان شاءالله)

دل‌م می‌خواهد فریاد بکشم و به تمام انسان‌ها بگویم من از مرگ نجات پیدا کردم، نه از مرگ حق، از مرگ همراه با پستی و بدبختی.

دل‌م می‌خواهد خون‌گریه کنم، نه گریهٔ حاکی از شکست،

گریه خوشحالی و پیروزی که از ته دل بیرون آید. دلم می‌خواهد به طبیعت بنگرم، زیرا آن قدر زیبا شده است که حد ندارد. دلم می‌خواهد با خانواده بیشتر حرف بزنم و بخندم، زیرا تا دو ماه پیش چنین خنده‌ای که از ته دل است در لبانم ظاهر نشده بود و خیلی کم حرف می‌زدم. خدایا تو را شکر می‌کنم که لطفت را از بنده‌ای که از تو دور می‌شد، دریغ نداشته‌ای. خدایا تو را شکر می‌کنم که حقیقت را به من نشان دادی و کمک کردی به حقیقت بیبوندم.

جوانان عزیز! آینده‌سازان کشور! بکوشید اگر پاک هستید، همیشه پاک باشید و اگر پاک نیستید، پاک شوید و کتاب «مشکلات جنسی جوانان» را مطالعه نمایید و دستورات را اجرا کنید، مطمئن باشید اگر معتاد هستید نجات پیدا خواهید کرد و باید مطمئن باشید زیرا در لحظات آخر نجاتم چنان امیدی در من ایجاد شده بود که می‌دانستم حتماً نجات پیدا خواهم کرد.

جوانان عزیز! اگر تصمیم گرفتید که این عمل را ترک کنید و نتوانستید، دوباره تصمیم بگیرید و اصلاً ناامید نشوید و نگویید کار از کار گذشته، نه اگر خیلی هم به این عمل دست زده‌اید ولی با تصمیم‌های مکرر می‌توانید حتماً پیروز شوید. آن قدر تصمیمتان را تجدید کنید تا شاهد پیروزی‌تان باشید ان شاءالله و حتماً شاهد خواهید بود. تصمیم بعدی را محکم‌تر بگیرید.

در ضمن، مطالعه کتاب «بهترین راه غلبه بر نگرانی‌ها و ناامیدی‌ها» مفید و سودمند است. (انتشارات نسل جوان).

* * *

و اما شما ای مردان پاک! شما که با چاپ کردن این کتاب‌ها، جوانان زیادی را از مرداب‌های خطرناک نجات دادید و نجات می‌دهید می‌دانم که احتیاج به سپاسگزاری ما جوانان ندارید ولی اجر و مزدتان را از خداوند متان دریافت خواهید کرد.

خدایا، ما جوانان را کمک و مددکن که در ترک این اعتیاد

خدایا به همه کسانی که سعی در راهنمایی جوانان دارند
مدد رسان و کمک کن که بهتر بتوانند این کار خدایسندانه را
انجام دهند و آنها را وارد بهشت جاوید بگردان.
خدایا شکر، شکر، شکر، صد هزار مرتبه شکر.
خدانگهدار و التماس دعا
کوچک شما.....

پیروز و سربلند بیرون آییم.

خدایا ما جوانان را راهنمایی فرما که بدانیم آن قدر ارزش
داریم که نباید تن به کارهای خلاف بدهیم و نباید نگاه آلوده
به نامحرم بکنیم، زیرا با این کارها خیلی کوچک و پست
می شویم.

خدایا می دانم با انجام این عمل حافظه و هوشم را بسیار از
دست داده‌ام، از تو می خواهم آن حافظه و هوش قبلی را در
من پدیدار نمایی و مطمئنم اگر به تو پناه آورم حتماً حافظه و
هوش اولیهم را به دست خواهم آورد. پس به تو پناه می آورم
ای ارحم الراحمین.

خدایا خودت ما جوانانی که این عمل را ترک کردیم کمک
کن تا ضررهای قبلی را به راحتی جبران نماییم.
خدایا توبه اعمال گذشته‌ام را بپذیر و کمک کن که دیگر به
این عمل جانسوز مبتلا نشوم و همه جوانانی که می خواهند
مثل من روزی از زنجیر طغیان این غریزه نجات یابند، نجات
ده که تمام امور به دست خودت است.